

به خاطر چند تار مو «خانه بخت» رفتن به

Photo: Gelpi/depositphotos.com

ماهرخ غلامحسین پور

در آخرین روزهای سالی که گذشت، مردی ۰۵ ساله از اهالی مشهد اعتراف کرد همسر برادرش را به خاطر بد حجابی به گلوله بسته است. یک روز شنبه سرد زمستان وقتی عقربه‌های ساعت، ۰۳:۷ دقیقه صبح را نشان می‌داد زوجی کارمند با همدیگر راهی محل کارشان بودند. آنها با ماشینشان از پارکینگ منزل خارج شدند به این امید که یک روز عادی و شلوغ پایان سال را پشت سر بگذارند که ناگاه با مرد مهاجم موتورسواری با صورت پوشیده مواجه شدند که بی هیچ تعلل و تردیدی جلو آمد و با یک اسلحه شکاری، زن ۰۴ ساله سرنشین خودرو را هدف دو گلوله مرگبار قرار داد و وقتی از مرگ زن مطمئن شد با رها کردن اسلحه و موتورسیکلت، بلافاصله محل جنایت را ترک کرد.

همان روز زن مصدوم به علت شدت جراحات وارده روی تخت بیمارستان فارابی مشهد بدرود حیات گفت.

این رفتار قاتل که بی هیچ تامل یا انگیزه‌ای چون تلاش برای سرقت، مستقیماً سراغ زنی رفته بود که در صندلی سرنشین جلو حضور داشت، توجه کارآگاهان تیم اداره جنایی مشهد را جلب کرد.

پس از تحقیقات زیاد و بازبینی فیلم‌های ضبط شده توسط دوربین‌های مداربسته در آن محل، کارآگاهان به برادر همسر زن مقتول ظنین شدند. او به شدت منکر قتل بود اما بعد از ماه‌های متوالی سرانجام اعتراف کرد که همواره با نوع پوشش و حجاب همسر برادرش مشکل داشته و دیگر نمی‌توانسته شیوه لباس پوشیدن او را تحمل کند و به همین دلیل هم دست به قتل این زن زده است.

خانم «فاطمه»، خانه‌دار و ساکن مشهد، زیر یک پست اینستاگرامی در مورد خبر این قتل نوشته است به شوخی و جدی با این ایده از طرف مردان خانواده مواجه شده که «طرف غیرت داشته» و نتوانسته بد حجابی همسر برادرش را تحمل کند.

فاطمه به خانه امن می‌گوید زن مقتول حوالی خیابان مهدی مشهد که از مناطق مرفه نشین این شهر است زندگی می‌کرده و به شهادت همسایگان، خانم معقولی بوده و سر و شکلی کاملاً عادی داشته است:

«آن خانم اصلاً نمی‌توانست بد حجاب باشد چون در یک بانک دولتی کارمند بود. می‌دانید که این قبیل مراکز پوشش کارمندان را کنترل می‌کنند. اما این اتفاق اثرات منفی زیادی در محله ما که محل وقوع جرم بود گذاشت. بعد از این ماجرا یک روز حین یک مراسم رسمی خانوادگی، دایی همسر که اتفاقاً به لحاظ اخلاقی مرد موجهی هم نیست به من تذکر داد که دکمه یقه‌ام را ببندم و بعد شروع به تحریک همسر کرد که واقعا آن آقا غیرت داشته که زن برادرش را به خاطر سر و گردن لختش کشته، حتی نمی‌توانید تصورش را بکنید که چه‌طور یک امر ناپسند و شر را به یک خرده فرهنگ تبدیل می‌کنند که لازم است اجرا بشود.»

حجاب، انگیزه قتل

بی تردید این جمله را بارها شنیده‌اید که: «با پوشش نامناسب رفت و آمد می‌کرد. آبرویم را بین در و همسایه برده بود. به همین دلیل او را کشتم.»

بهانه‌جویی در مورد نوع پوشش و حجاب یکی از انگیزه‌های مطرح در پرونده قتل‌های خانوادگی و ناموسی است که تیتراصفحه حوادث روزنامه‌ها می‌شوند. پرونده متهمی به نام مهرداد در دادگاه کیفری یک استان تهران به اتهام قتل دوست دخترش با انگیزه بد حجابی یا پرونده پدری که در یکی از خیابان‌های شهرستان خوی، دخترش را به خاطر بد حجابی و ظن ارتباط با یک پسر کشت یا قتل دختر ۷۱ ساله گلستانی به دست برادرش به خاطر نزاعی که به علت پوشش دخترک رخ داده بود، از این دسته‌اند.

«شروین سلطان زاده»، وکیل دادگستری، می‌گوید در قانون اساسی اساساً جرمی به نام بد حجابی وجود ندارد اما چون بی حجابی با شرع اسلام مغایرت دارد و مطابق ماده ۸۳۶ قانون مجازات اسلامی، هر گاه کسی در انظار عمومی وانمود به انجام فعل حرام کند، مستحق ۰۱ روز تا دو ماه حبس و تحمل ۴۷ ضربه شلاق است، به همین دلیل هم با افرادی که به زعم نیروهای پلیس به عنوان بد حجاب خوانده می‌شوند، برخورد قهری می‌شود.»

سلطان زاده که در طول دوران کارش با چند مورد پرونده ضرب و جرح خانوادگی منجر به پرداخت دیه با انگیزه پوشش روبه‌رو بوده، می‌گوید: «نه تنها هر ساله هزاران هزار زن به دلیل نوع پوشش و انتخاب لباسشان از سوی نیروهای پلیس بازخواست، تحقیر و حتی بازداشت می‌شوند، بلکه این شیوه نگرش زندگی به خانواده‌ها القا و تبدیل به ارزش شده و انگیزه خشونت‌های خانگی و همچنین بروز قتل است. شما به ندرت دختری را در جنوب و جنوب شرقی و غربی ایران می‌بینید که حداقل یک بار به خاطر بیرون زدن موهایش از زیر روسری توسط مردان خانواده مورد ضرب و شتم قرار نگرفته باشد.»

اگر تاکنون عضو کانال تلگرام خانه امن نشده‌اید، کلیک کنید.

این وکیل دادگستری معتقد است بخش زیادی از دلایل بروز این قبیل خشونت‌های خانگی، ناشی از تولید ارزش‌های ساختگی توسط وسایل ارتباط جمعی و دستگاه حاکم است:

«این که به صراحت می‌نویسند بد حجاب انسان نیست بلکه یک حیوان دو پای جذاب برای به انحراف کشیدن جامعه است در ذهن و روان مردی از طبقه فرودست جامعه که قضاوت عمومی را مهم می‌داند و در این مورد آگاهی کافی ندارد، تاثیرات عمیق و خطرناکی به جا می‌گذارد.»

این وکیل دادگستری می‌گوید: «حق آزادی لباس و پوشش یکی از بنیادی‌ترین حقوق اولیه انسان‌ها در جوامع بشری است. حقی که به دلیل بدیهی بودنش چندان هم در قوانین مدنی کشورها تکرار نشده چون لزومی به تکرار این امر بدیهی نبوده و اصل بر مراعات آن است، به این معنا که هیچ دلیلی بر نفی آن مترتب نیست. مثل نفس کشیدن و زنده بودن که حق همه ابنا بشر است و دلیلی ندارد که بنویسیم همه انسانها حق دارند نفس بکشند. بدیهی است که انسان‌ها از حق تنفس برخوردارند. با این همه اما این حق در ذیل ماده ۹۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، یعنی حق آزادی بیان و اندیشه قابل تاویل و تفسیر است. بدین معنا که حق آزادی پوشش را می‌توان در بطن حق آزادی بیان مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر، به عنوان تصریح کننده کلیه حقوقی که همه آحاد بشر در همه زمان‌ها و مکان‌ها از موهبت آن منتفع می‌شوند، تبیین کرد. این حق را نه دولت‌ها و نه اعضای خانواده نمی‌توانند از انسان بگیرند. همان‌طور که بر اساس ماده دوازدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر، هیچ‌کس حق ندارد در زندگی خصوصی افراد مداخله کند و همه آحاد بشر به یک نسبت حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارند.»

«طاهره»، کودکی خود را در حومه شهرستان سمیرم سپری کرده است.

او را وقتی ۲۱ ساله بوده به عقد پسر عمویش درمی‌آورند. با این که مادر چهار فرزند است، فقط ۵۱ سال با پسر بزرگش اختلاف سنی دارد.

او می‌گوید عامل اصرار پدر برای ازدواج زودهنگامش این بوده که یک روز دخترک را در طول مسیر مدرسه دیده که موهایش از زیر مقنعه بیرون آمده:

«کلاس اول راهنمایی بودم. از خانه تا مدرسه ۰۱ دقیقه پیاده‌روی بود. شهر کوچک ما اتوبوس نداشت و بچه مدرسه‌ای‌ها، پیاده، راهی مدرسه می‌شدند. تابستان بود و تحمل گرمای هوا با مانتوی کرپ سیاه، شلوار ضخیم و مقنعه برای من که یک کودک استخوانی بودم بسیار سخت بود. با بی حوصلگی داشتم به سمت خانه می‌رفتم که پدرم که کارش بنایی بود و معمولاً با موتور رفت و آمد می‌کرد، از آنجا گذشت. مرا توی آینه بغل موتورش دید و جلوی پایم ایستاد. هنوز سلام بین دهانم و هوا مانده بود که یک چک محکم توی گوشم خواباند به شکلی که همان لحظه احساس کردم زنگ صبحگاهی مدرسه توی گوشم به صدا درآمده. حاج و واج مانده بودم و نمی‌دانستم بابت چه می‌زند. او مرا مثل یک کیسه برنج از جا بلند کرد و جلوی چشم کسبه محل انداخت ترک موتورسیکلت و برد خانه. تمام تنم از وحشت می‌لرزید. به حدی که لباس زیرم را از اضطراب خیس کرده بودم. به خانه که رسیدیم جلوی چشم مادرم و برادرم مرا از ترک موتور برداشت و به فاصله سه چهار متری آن طرف‌تر باغچه پرتاب کرد و با دسته بلند جاروی پلاستیکی افتاد به جانم. گفت که دارم آبروی یک طایفه را می‌برم. برادرم هم آمده بود کمکش. او از این طرف می‌زد و آن یکی از طرف دیگر. هیچ راه فراری نداشتم. مادرم سعی می‌کرد مرا نجات بدهد ولی داشت زیر دست و پایشان کتک می‌خورد. پدرم یک مشت محکم حواله صورت مادرم کرد و گفت می‌خواهی مثل خودت رقاص بار بیایند؟ این در حالی بود که پیراهن تیره و کهنه مادرم سالی یک بار هم عوض نمی‌شد. او به شدت منزوی و تنها بود. در آن لحظه من درکی از آبرو و این چیزها نداشتم. واقعا نمی‌فهمیدم چه می‌گویند و اینکه چه خطایی کرده‌ام؟ پدرم می‌گفت من ناموس او هستم و یا باید بمیرم یا اینکه او من را دست نخورده به صاحب اصلی‌ام برساند. همان برادرم که داشت مرا کتک می‌زد هیچ وقت مورد بازخواست قرار نمی‌گرفت. مواد مخدر و سیگار می‌کشید. تا دیر وقت بیرون می‌ماند. حتی دو بار به جرم دزدی از مغازه‌ها و کلاهداری از کسبه محل دستگیر و زندانی شد. اما هیچ‌وقت تحقیر یا کنترل نمی‌شد. همان روزها پدرم و عمویم قرار و مدار عقد مرا با پسر عمویم گذاشتند.»

طاهره فقط در خانه پدرش مورد خشونت نبوده، بلکه این روند در خانه همسرش نیز ادامه داشته و پدر طاهره به جای اینکه مانع خشونت همسر طاهره باشد و از دخترش دفاع کند، بارها به همسر طاهره پیشنهاد می‌داده که: «او را بکش!»

بیشتر بخوانید:

تعطیلات و افزایش ساعات کار خانگی

رسانه ملی، مروج خشونت خانگی؟

وقتی اختلال روحی به حنایت ختم می‌شود

طاهره می‌گوید: «یک روز اسباب‌کشی داشتیم. یک اتاق اجاره کرده بودیم بالای پشت بام یک خانه سه طبقه. اتاقی که به طور غیر قانونی روی پشت بام ساخته شده بود. من پسر اولم را باردار بدم. توی حمام بودم که شوهرم و یک کارگر وارد شدند. گوشه دامنم به طور اتفاقی توی لباس زیرم گیر کرده بود و بخشی از پشتم دیده می‌شد. من متوجه نبودم. همسرم چشم غره رفت که برو و من سریع خودم را جمع و جور کردم. وقتی کارگر رفت و یخچال جا به جا شد. من را که شش ماهه باردار بودم مورد ضرب و شتم شدید قرار داد بعد مجبورم کرد با همان دامن وسط اتاق بایستم. یک فنک آورد و لبه دامن را آتش زد. من شروع کردم به دویدن و سریع دامن را از پایم درآوردم اما بخشی از مچ پا و رانم سوخت. هنوز هم لکه سوختگی آن هست.»

«سمانه سوادی»، پژوهشگر مسائل زنان، در مورد وضعیت طاهره و مشخصه‌های جامعه نابرابر و مردسالار می‌گوید: «در جوامع این‌چنینی، زنان ناموس مردان به شمار می‌روند. زنان افرادی با هویت مستقل نیستند بلکه ملک مردانند. آنان ناموس پدر، پدربزرگ، برادر، دایی، عمو و همسر و در نهایت ملک تمام مردان جامعه محسوب می‌شوند. زنان ناموسند و باید خودشان را در مقابل تمام مردان جامعه حفظ کنند و البته این بر همه مردان جامعه است که آنها را در برابر مردان دیگر حفظ کنند. تفکری که هم مردان را متجاوز ناموس و هم حافظ ناموس می‌داند و در این شرایط است که زنان موظفند خودشان را، باورهایشان را و نوع پوششان و موجودیتشان را در چارچوبی بگنجانند که مردان خانواده و جامعه از آنها انتظار دارند. در غیر این صورت آنان باعث ننگ و مستحق خشونت یا مرگ‌اند.»

طاهره البته از آن دسته زنانی است که این روزها به استقلال فردی‌اش فکر می‌کند. او می‌گوید توسط یک گروه فعال حوزه زنان توانسته به پزشکی قانونی مراجعه کند و «طول درمان» بگیرد. او این روزها در حال حرفه‌آموزی و تلاش برای توانمندسازی اقتصادی و کسب استقلال است.

کودک‌همسری در ایران

Photo: Mukhina1/depositphotos.com

بحرانی اجتماعی، برخوردار از حمایت قانونی

راضیه امیری

در سال ۷۹۳۱ یکی از مسائلی که در زمینه مسائل مربوط حقوق زنان و کودکان بسیار پرسروصدا بود، طرح مسأله کودک‌همسری در مجلس شورای اسلامی، جنجال متعاقب آن و شکست این طرح بود.

برای اینکه بتوانیم به چرایی این جنجال واقف شویم، شاید در ابتدا لازم باشد مروری داشته باشیم بر حداقل سن قانونی ازدواج در ایران و مسائل پیرامونی آن.

یک پسرقت کامل پس از انقلاب ۷۵

در ایران حداقل سن قانونی ازدواج ۳۱ سال شمسی برای دختران و ۵۱ سال شمسی برای پسران است. دختران زیر ۳۱ سال با مجوز دادگاه امکان ازدواج دارند.

این قانون در مقایسه با قوانین مشابه قبل از انقلاب سال ۷۵، یک پسرقت کامل به حساب می‌آید.

پیش از انقلاب ۷۵ و در سال ۳۱۳۱، حداقل سن ازدواج برای دختران ۵۱ و برای پسران ۸۱ سال در نظر گرفته شد و ازدواج بین ۳۱ تا ۵۱ سالگی برای دختران و ۵۱ تا ۸۱ سالگی برای پسران منوط به مجوز دادگاه شد.

در سال ۳۵۳۱ این قانون پیش‌تر رفت و سن ازدواج برای دختران به ۸۱ و برای پسران به ۰۲ افزایش پیدا کرد و ازدواج دختران بین ۵۱ تا ۸۱ سال نیز منوط به رضایت والدین و اجازه دادگاه شد و ازدواج زیر ۵۱ سال نیز کاملاً ممنوع شد.

پس از انقلاب ۷۵، قوانین حداقل سن ازدواج برای دختران لغو شدند و قانون فعلی در سال ۱۷۳۱ تصویب شد. اما حتی با وجود تعیین ۳۱ سالگی برای ازدواج دختران در ایران، آمار مربوط به ازدواج دختران زیر ۳۱ سال هم بالاست.

از جمله علل این مسأله این است که با وجود تعیین ۳۱ و ۵۱ سال برای ازدواج دختران و پسران، قانون به ولی دختر اجازه می‌دهد با موافقت قاضی، حتی در هنگام نوزادی، دختر یا پسر خود را به عقد دیگری در بیاورد.

آمار ازدواج کودکان در ایران

طبق آخرین آمار رسمی ثبت شده در سال‌های ۱۹۳۱ تا ۵۹۳۱، حدود ۰۴ هزار مورد از کل ازدواج‌های ثبت شده در کشور، بین سنین ۰۱ تا ۴۱ سال است (چیزی حدود شش درصد).

حتی صدها مورد از ازدواج کودکان زیر ۰۱ سال هم گزارش شده است.

نکته مهم اینکه باید توجه داشت این آمار مربوط به ازدواج‌های ثبت شده است و ازدواج‌های فراوانی هم در این سنین انجام شده‌اند که لزوماً ثبت نشده‌اند.

به دلیل وجود این شرایط، برخی نمایندگان مجلس در سال ۷۹ طرحی را مطرح کردند تا حداقل سن ازدواج برای دختران به ۶۱ سال و برای پسران به ۸۱ سال افزایش پیدا کند.

بر اساس این طرح ازدواج دختران بین ۳۱ تا ۶۱ سال نیازمند مجوز است و ازدواج دختران زیر ۳۱ سال، کاملاً ممنوع.

دلایلی همچون «مغایرت طرح با شرع» اما از جمله موانع تصویب این طرح بود.

نکته جالب توجه اینکه اگرچه مغایرت با شرع و «کپی‌برداری از طرح‌های غربی» از جمله دلایل مخالفت بود، اما کشورهای مسلمان دیگری نیز هستند که با وجود جمعیت مسلمان گسترده، حداقل سن ازدواج دختران و پسران را بسیار بالاتر از قانون مدنی جمهوری اسلامی در نظر گرفته‌اند.

در این گزارش سه کشور ترکیه، مصر و عراق را مورد بررسی قرار داده‌ایم.

ترکیه

در سال ۲۰۰۲ در ترکیه، ۸۱ سالگی به عنوان حداقل سن ازدواج هم برای دختران و هم برای پسران تصویب شد. البته قانون مدنی، ازدواج در سن ۷۱ سالگی را به شرط رضایت والدین و ازدواج در ۶۱ سالگی را نیز «در شرایط استثنایی» و همراه با رضایت دادگاه، مجاز می‌داند.

گرچه بر اساس آمار سال ۷۱۰۲، متوسط سن ازدواج در ترکیه برای زنان ۳۰۴۲ و برای مردان ۴۰۷۲ است، اما ترکیه هنوز بالاترین نرخ ازدواج کودکان در اروپا را دارد. در واقع حتی با وجود تصویب قانون بالا، در سال ۷۱۰۲ و در حداقلی‌ترین برآوردها، ۵۱ درصد از دختران در زیر ۸۱ سالگی ازدواج کرده‌اند.

البته ناگفته نباید گذاشت که با وجود چنین قوانین مدنی‌ای، چالش تبعیت از قوانین اسلامی در ترکیه نیز وجود دارد. در واقع در حالی که سن قانونی ازدواج در ترکیه ۸۱ سال است، با گسترش ازدواج‌های دینی در این کشور، ازدواج زیر سن قانونی بیشتر شده است.

دولت اسلامگرای رجب طیب اردوغان هم تلاش می‌کند حضور قوانین اسلامی را در متن جامعه بیشتر کند.

در سال ۷۱۰۲ اردوغان، «قانون مفتی «را تصویب کرد که به موجب آن، مقامات مذهبی اجازه پیدا کردند ازدواج زنان و مردانی را که به بلوغ رسیده باشند، ثبت کنند».

سن قانونی ازدواج در مصر برای پسران و دختران ۸۱ سال است. متوسط سن ازدواج در مصر برای زنان ۰۲ و برای مردان ۶۲ است. با این حال مصر از جمله کشورهای مسلمان است که به سختی با پدیده ازدواج کودکان درگیر است و ازدواج زیر سن قانونی در این کشور عملاً به یک معضل تبدیل شده است.

[یک پژوهش معتبر و دانشگاهی](#) نشان می‌دهد ۰۰۶ هزار زن در مصر بین سال‌های ۵۱۰۲ تا ۶۱۰۲ زیر سن قانونی ازدواج کرده‌اند.

با وجود این معضل، نکته مهم درباره مصر تلاش دولت برای کاهش نرخ ازدواج کودکان است.

در واقع جدای از اینکه ازدواج زیر سن ۸۱ سال در این کشور ممنوع است، به علت شیوع بالای ازدواج کودکان در این کشور، شورای ملی جمعیت که زیر نظر دولت فعالیت می‌کند، در سال ۴۱۰۲ یک استراتژی تنظیم کرد که [هدف آن](#)، کاهش نرخ ازدواج کودکان به میزان ۰۵ درصد در پنج سال بود.

بی‌ثباتی سیاسی ناشی از بهار عربی اما اجرای این استراتژی را با مشکلاتی مواجه کرد تا اینکه در سال ۷۱۰۲، بار دیگر شورای ملی زنان مصر [کمپین «نه به ازدواج کودکان»](#) را با همکاری وزارت اوقاف و امور مذهبی و روحانیون مسیحی راه‌اندازی کرد.

حتی فراتر از این تلاش‌ها، در سپتامبر ۷۱۰۲ رئیس شورای ملی زنان در مصر از پارلمان درخواست کرده بود تا پیش‌نویس قانون جدیدی را تصویب کند که سن ازدواج را از ۸۱ سالگی به ۱۲ سالگی [افزایش دهد](#).

عراق

در عراق نیز سن قانونی ازدواج ۸۱ سال است؛ چه برای دختران و چه برای پسران. این قانون البته اجازه می‌دهد دختران و پسران در ۵۱ سالگی به شرط رضایت والدین ازدواج کنند.

با این حال عراق نیز همچون مصر و ترکیه با پدیده ازدواج کودکان روبه‌روست.

اگرچه اطلاعات کمی از ازدواج کودکان در عراق وجود دارد، اما بر اساس آمارهای یونیسف، در عراق از هر پنج دختر یک دختر قبل از رسیدن به ۸۱ سالگی ازدواج می‌کند.

[بر اساس آمارهای سال ۷۱۰۲](#)، ۴۲ درصد از کودکان پیش از رسیدن به ۸۱ سالگی ازدواج می‌کنند و پنج درصد پیش از رسیدن به ۵۱ سالگی.

در نوامبر سال ۷۱۰۲ لایحه‌ای در مجلس عراق به رای گذاشته شد که در آن به روحانیون مسلمان این اختیار داده می‌شد تا قراردادهای ازدواج را تنظیم و کنترل کنند. سن ازدواج نیز یکی از مواد [این قرارداد بود](#). اگر چه این لایحه به تصویب نرسید اما نرخ ازدواج کودکان در عراق همچنان رو به افزایش است.

[به گفته دولت عراق](#) در سال ۷۹۹۱، ۵۱ درصد از زنان زیر ۸۱ سال ازدواج کردند. این رقم در سال ۶۱۰۲ به ۴۲ درصد رسید، که پنج درصد از آنان زیر ۵۱ سال داشتند.

جدول مقایسه‌ای سن قانونی ازدواج و میانگین سن ازدواج

همان‌طور که دیدیم، اگرچه سه کشور ترکیه، مصر و عراق نیز درگیر موضوع کودک‌همسری هستند، اما نکته مهم در آن‌ها این است که در بسیاری از موارد قانون در مقابل کودک‌همسری ایستادگی می‌کند؛ نه چون ایران که قانون عملاً کودک‌همسری را تسهیل می‌کند.

در اینجا جدولی طراحی شده که در آن سعی شده است نکات مطرح درباره سن قانونی ازدواج و میانگین سن ازدواج در چهار کشور مذکور و نیز چهار کشور غیرمسلمان سوئد، ژاپن، دانمارک و استرالیا مرور شود.

ردیف	کشور	سن قانونی ازدواج		میانگین سن ازدواج	
		مردان	زنان	مردان	زنان
۱	ترکیه	۱۸	۱۶	۲۷.۴	۲۴.۳
		با شرایط خاص ۱۶ و ۱۷ ** با دادن حق و اختیار به روحانیون برای ثبت ازدواج مذهبی، تعیین سن ازدواج برای برگزاری عقد در اختیار این روحانیون قرار گرفته است.			
۲	مصر	۱۸	۱۸	۲۶	۲۰
۳	عراق	۱۸	۱۵	۲۶.۲	۲۱.۹
۴	ایران	۱۳ دختران ۱۵ پسران	۱۳	۲۷.۳	۲۲.۸

		** اگرچه سن قانونی ازدواج ۱۳ سال است، اما دختر با اجازه ولی در هر سنی می‌تواند ازدواج کند.			
۵	سوئد	۱۸	۱۸	۳۶.۲	۳۳.۶
۶	ژاپن	۱۶ زنان ۱۸ مردان	۱۶	۳۱.۱	۲۹.۳
۷	دانمارک	۱۸	۱۸	۳۸.۸	۳۶
۸	استرالیا	۱۸	۱۶	۳۲	۳۰.۱
		در شرایط خاص ۱۶			

ازدواج اجباری جرم است

Photo:Khrystsina_Tsarova/depositphotos.com

معین خزانلی

خودکشی از طریق خودسوزی، اعدام به دلیل قتل شوهر، خودزنی، بستری شدن در آسایشگاه روانی، محکومیت به اتهام قتل فرزند و مورد تجاوز واقع شدن در نتیجه فرار از خانه: اینها تنها بخش کوچکی از سرنوشت محتوم بسیاری از زنان قربانی «ازدواج اجباری» است.

درصد بسیار بیشتری از این زنان علی‌رغم میل خود و با وجود رنج بردن از معضلاتی مانند حاملگی اجباری، نداشتن اختیار در تعیین تعداد فرزندان و دفعات حاملگی، از دست دادن حق آموزش، تجاوز، خشونت جنسی، افسردگی و سرخوردگی، احساس پوچی و ناامیدی، لذت نبردن از ارتباط جنسی، عدم علاقه به فرزند محصول ازدواج اجباری و در مواردی داشتن روابط احساسی موازی، مجبورند تا آخر عمر خود به زندگی مشترک اجباری ادامه دهند.

در این میان کودک همسران ناشی از ازدواج اجباری به مراتب وضعیت وخیم‌تری داشته و ازدواج اجباری در عمل برای آنها تبدیل به شکنجه‌ای جنسی و روزانه خواهد شد.

بر اساس گزارش‌های منتشر شده اما کودک همسران تنها قربانیان ازدواج اجباری نبوده و دایره شمول این معضل، قربانیان بسیار بیشتری را در بر می‌گیرد. قربانیانی که با وجود بلوغ سنی، حتی در دهه چهارم زندگی همچنان از سوی خانواده و اطرافیان خود تحت تاثیر اجباری بی‌پایان و طاقت‌فرسا قرار گرفته و تن به ازدواج اجباری می‌دهند.

برای این قربانیان، ازدواج که اساساً باید امری دو طرفه و بر پایه عشق، علاقه، احترام و کرامت باشد، نتیجه‌ای جز سرکوب و تحدید آزادی اراده و انتخاب در حق تعیین سرنوشت نداشته و در عمل تبدیل به زندانی برای گذراندن باقی عمر آنان می‌شود. زندانی که در آن عموماً حیثیت و کرامت ذاتی انسانی محلی از اعراب نداشته و بردگی و بندگی اصلی غیر قابل تغییر است.

ازدواج اجباری؛ رویکرد جهانی

ازدواج اجباری با توجه به نتایج زیان‌بار و مهلکی که در بردارد، نه تنها امری غیرانسانی و غیراخلاقی است بلکه اهمیت و حساسیت آن سبب شده که گردآوردندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز با اشاره به آن ضمن تاکید بر لزوم آزادی انسان در تشکیل خانواده، «رضایت کامل و آزادانه زن و مرد» را به عنوان یکی از حقوق ذاتی و اولیه بشر به رسمیت بشناسند. (۱)

بیشتر بخوانید:

[حقوقی که از افراد دارای معلولیت دریغ می‌شود](#)

[عمرت را که داده‌ای، بولت را هم بده!](#)

[کودک همسری، داستان یک حنایت](#)

در همین زمینه میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز با به رسمیت شناختن «حق نکاح و تشکیل خانواده» برای همه انسان‌ها، «رضایت آزادانه و کامل طرفین» را از شروط اصلی ازدواج دانسته است. (۲)

لزوم تعهد به این اصل و رعایت آن و نیز موارد گسترده نقض آن همچنین سبب شده مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۶۹۱ اقدام به تصویب کنوانسیون اختصاصی در این زمینه با عنوان «کنوانسیون جهانی مربوط به رضایت ازدواج» کند.

بر اساس ماده یک این کنوانسیون ثبت قانونی ازدواج تنها و تنها در صورت رضایت کامل و آزادانه دو طرف مجاز بوده و در غیر این صورت غیرقانونی است.

در همین راستا پارلمان اروپا نیز در قطع‌نامه‌ای که در سال ۲۰۰۲ در مورد «نقش و جایگاه زنان مهاجر در اروپا» تصویب کرد، از کشورهای عضو خواست که تدابیر لازم قانونی و اجتماعی را برای مبارزه با ازدواج اجباری فراهم کنند.

کشورهای اروپایی همچنین در اقدامی دیگر با تصویب «کنوانسیون اروپایی پیشگیری و محو خشونت علیه زنان و خشونت خانگی» در سال ۱۱۰۲، صراحتاً بر لزوم تضمین «قابل ابطال و قابل لغو» بودن تمامی ازدواج‌های ناشی از هر نوع اجبار تأکید کردند.

این حجم از توجه جهانی به موضوع ازدواج اجباری و اشاره به لزوم ممنوعیت آن نشان می‌دهد ازدواج اجباری از آنجا که برخلاف اصل آزادی اراده، حق تعیین سرنوشت و نیز ممنوعیت بردگی و بندگی انسان‌هاست، نقض فاحش حقوق بشر بوده و یکی از مصادیق واضح خشونت خانگی و نیز خشونت علیه زنان است.

[اگر تاکنون عضو کانال تلگرام خانه امن نشده‌اید، کلیک کنید.](#)

ازدواج اجباری جرم است!

عدم کارایی و کفایت روش‌های اجتماعی و حقوقی مبارزه با ازدواج اجباری در کاهش موارد وقوع و نیز گستردگی بیش از حد تصور آن، بسیاری از کشورها را بر آن داشت تا اقدام به جرم‌انگاری این موضوع در قوانین موضوعه خود کنند.

از این رو ازدواج اجباری امروزه در بسیاری از کشورها جرم تلقی شده و با متخلفان آن برخورد کیفری صورت می‌گیرد. به طور کلی بر اساس این قوانین اعمال هر گونه فشار و خشونت روحی، روانی، فیزیکی و حتی اقتصادی در راستای ایجاد هر نوعی از علقه زوجیت ممنوع بوده و جرم انگاشته می‌شود. ضمن اینکه هر گونه تسهیل و فراهم‌سازی مقدمات برای انجام و اجرای ازدواج اجباری نیز جرم بوده و مرتکبان آن با مجازات روبه‌رو خواهند شد.

در فرانسه و هلند ازدواج اجباری از عوامل تشدید کننده جرم بوده و تا دو سال زندان را برای اجبار کننده یا تسهیل کننده در بر خواهد داشت.

در نروژ اعمال فشار و خشونت در زمینه ازدواج از جمله جرایم خشونت علیه زنان بوده و تا چهار سال زندان برای آن پیش‌بینی شده است.

در بریتانیا بر اساس «قانون حمایت مدنی در مقابل ازدواج اجباری» این کشور، ایجاد هر گونه الزام برای ازدواج از طریق تهدید یا هر ابزار روانی دیگری جرم بوده و ممنوع است.

در قانون کیفری نروژ نیز ازدواج اجباری که از آن به عنوان توسل به هر گونه خشونت، محروم کردن از آزادی، فشار ناروا یا دیگر اقدامات اکراهی در راستای ازدواج نام برده می‌شود جرم تلقی شده و بعضاً تا شش سال زندان در پی خواهد داشت.

در آلمان و اتریش نیز مرتکبان اعمال فشار و خشونت در زمینه ازدواج ممکن است با پنج سال حبس روبه‌رو شوند.

قوانین موضوعه این کشورها همچنین علاوه بر جرم‌انگاری ازدواج اجباری در اقدامی دیگر با ارائه یک تعریف گسترده از ازدواج اجباری موارد شمول قانون را گسترش داده و از این طریق راه را برای فرار مرتکبان این فعل مجرمانه محدودتر کرده‌اند.

به عنوان مثال در هلند دستگاه قضایی این کشور اعمال هر گونه فشار (حتی تلاش برای القای بار خاص معنایی مبنی بر خوش‌شانسی در صورت ازدواج با فردی خاص) را از مصادیق استفاده از اجبار و اکراه در ازدواج دانسته‌اند.

در مورد اطفال زیر سن قانونی این حد از تعریف نیز کافی نبوده و اساساً نیازی به اثبات یا کشف وجود اجبار نیست، بلکه صرف وجود صغر سنی برای اجباری تشخیص دادن ازدواج کافی است.

شورای اروپا نیز در تعریفی که در قطع‌نامه ۸۶۴۱ خود در مورد ازدواج اجباری در سال ۲۰۰۲ ارائه داده این ازدواج را شامل تمامی ازدواج‌هایی دانسته که دست‌کم یکی از طرفین آن به نحوی از انحاء و بدون توجه به دلیل آن فاقد رضایت کامل و آزادانه باشد.

بر اساس این تعریف عموم ازدواج‌های مبتنی بر آداب و رسوم قومی، ازدواج کودکان، ازدواج‌های زود هنگام و فوری، ازدواج‌های مبتنی بر شرم، ازدواج‌های مصلحتی و نیز ازدواج با هدف کسب تابعیت، از مصادیق ازدواج اجباری به شمار می‌آیند.

ازدواج اجباری در ایران

با وجود صراحت قانون مدنی در ایران مبنی بر لزوم وجود رضایت طرفین در هنگام ایجاد علقه زوجیت (۳) و عدم رسمیت ازدواج در صورت فقدان رضایت، قوانین موضوعه ایران اساساً موضوعی را به عنوان ازدواج اجباری به رسمیت نشناخته‌اند و تنها قانون مرتبط با ازدواج بدون رضایت، همین ماده قانون مدنی است. از این رو اثبات وجود اکراه و اجبار و در نتیجه عدم رضایت به ویژه برای زنان از لحاظ حقوقی به هدف ابطال واقعه ازدواج کار آسانی نیست.

همچنین برخی از قوانین کلی قانون مدنی در زمینه اکراه یا اجبار به نحوی است که امکان تسری آن به موضوع ازدواج اجباری فراهم نیست. به عنوان مثال ماده ۲۰۲ قانون مدنی اساسا اکراه را موضوعی غیرقابل تحمل می‌داند که با توجه به شرایط سنی، شخصیت یا اخلاق فرد مکره (مورد اکراه واقع شده) تفسیر می‌شود.

به علاوه اینکه بر اساس ماده ۶۰۲ این قانون اگر فرد مکره بداند که تهدید اکراه کننده قابل انجام نیست، مکره محسوب نمی‌شود. همچنین بر اساس ماده ۶۰۲، اضطرار، اکراه محسوب نخواهد شد.

نتیجه عملی این قوانین این خواهد بود که به عنوان مثال اگر کسی برای رهایی از شرایط سخت خانوادگی مانند خشونت خانگی تن به ازدواج دهد مکره محسوب نخواهد شد. ضمن اینکه وجود اصرار و اجبار خانوادگی مبنی بر ازدواج به صورت کلی (و نه ازدواج با یک فرد خاص) نیز با توجه به این قوانین اکراه محسوب نشده و ازدواج حاصل از آن نیز ازدواج اجباری بدون رضایت نخواهد بود.

این رویکرد منفعلانه قوانین موضوعه ایران به ازدواج در حالی است که به عنوان مثال در برخی کشورها توجه به سن یا وابستگی مالی دختر به کسی که با او ازدواج کرده یا عدم وجود هر گونه رابطه قبلی پیش از ازدواج (چه از نوع جنسی و چه از نوع اجتماعی) نشانگر عدم علاقه زن به شوهر و در نتیجه نوعی از ازدواج اجباری است و در صورت اثبات اطلاع شوهر از عدم رضایت زن، وی با مجازات پیش‌بینی شده مربوط به مرتکبان ازدواج اجباری روبه‌رو خواهد شد.

همچنین عدم جرم‌انگاری ازدواج اجباری و شناسایی نشدن آن در قوانین از سوی نظام قضایی ایران در حالی است که بر اساس آمارها در دست کم ۷۱ درصد از کل ازدواج‌های ثبت شده در ایران، سن دختران زیر ۸۱ سال بوده که بر اساس گزارش‌ها عموماً به اجبار و اکراه تن به ازدواج داده‌اند. ضمن اینکه اساساً آماری از ازدواج‌های اجباری افراد بالغ در ایران وجود ندارد.

در چنین شرایطی توجه قانونگذار به موضوع ازدواج اجباری و جرم‌انگاری آن در قوانین موضوعه ایران می‌تواند به عنوان عاملی موثر به ویژه برای سازمان‌ها و نهادهای مرتبط با موضوع ازدواج در راستای سیاست‌گذاری اجتماعی نقشی مثبت ایفا کند. به علاوه اینکه این جرم‌انگاری سبب روشن شدن موضع قوانین ایران در برابر مرتکبان و اجبار کنندگان ازدواج اجباری شده و تکلیف دادگاه‌ها را برای برخورد با متخلفان روشن می‌کند.

پانویس‌ها:

۱. ماده ۶۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر:

«هر مرد و زن بالغی حق دارند بی هیچ محدودیتی از حیث نژاد، ملیت یا دین با همدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده بدهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در امور مربوط به ازدواج حقوق برابر دارند. ازدواج حتماً باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد صورت گیرد. خانواده رکن طبیعی و اساسی جامعه است و باید از حمایت جامعه و دولت بهره‌مند شود.»

۲. ماده ۳۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی:

«خانواده عنصر طبیعی و اساسی جامعه است و استحقاق حمایت جامعه و حکومت را دارد. حق نکاح و تشکیل خانواده برای زنان و مردان از زمانی که به سن ازدواج می‌رسند به رسمیت شناخته می‌شود. هیچ نکاحی بدون رضایت آزادانه و کامل طرفین آن منعقد نمی‌شود. دولت‌های طرف این میثاق تدابیر مقتضی را به منظور تساوی حقوق و مسئولیت‌های زوجین در مورد ازدواج در مدت زوجیت و هنگام انحلال آن اتخاذ خواهند کرد. همچنین در صورت انحلال ازدواج پیش‌بینی‌هایی برای تأمین حمایت لازم از اطفال به عمل خواهند آورد.»

۳. ماده ۰۷۰۱ قانون مدنی:

«رضای زوجین شرط نفوذ عقد است و هر گاه مکره بعد از زوال کره، عقد را اجازه کند نافذ است مگر اینکه این اکراه به درجه‌ای باشد که عاقد فاقد قصد باشد.»

ازدواج اجباری دگرباشان، کژراهه‌ای به سوی تجاوز

Photo:Azarii Gorchakov/shutterstock.com

راضیه امیری

• رابطه جنسی با شوهرم هر بار مانند یک تجاوز، رنج‌آور و بسیار دردناک بود. هیچ گونه صمیمیت و لذتی در رابطه عاطفی یا جنسی بین ما وجود نداشت و حتی احترامی که برای هم قائل بودیم خیلی زود از بین رفت. در این شرایط سخت روانی و جسمی تنها چیزی که مرا آرام می‌کرد استفاده از مواد مخدر بود. در طول پنج سال زندگی زناشویی، سه بار دست به خودکشی زدم و هر بار والدینم دوباره مرا مجبور کردند پیش شوهرم برگردم. بالاخره تصمیم گرفتم بدون اجازه و ضد خواست خانواده از شوهرم طلاق بگیرم و خودم را از این زندگی مسموم و رنج‌آوری که هم من و هم شوهرم در آن دست و پا می‌زدیم، نجات دهم و به تنهایی راه خود را پیدا کنم.»

این **روایت تلخ** یک زن همجنسگراست که تن به ازدواج اجباری با یک مرد داده بود. زنی که «به اصرار و برای حفظ آبروی خانواده» مجبور به ازدواج با یک مرد شده بود. مساله ازدواج اجباری دگرباشان جنسی با مردان و زنانی از گرایش جنسی متفاوت، معضلی است جدی که در جامعه‌ای دگرباش ستیز همچون ایران همانند یک زخم چرکین مدام چرک می‌کند و درد اینجاست که چه بسیار آدم‌ها که به این چرک مداوم همچون یک راه‌حل یا «درمان» می‌نگرند.

ازدواج از سر اجبار: طرح صورت مسئله

شاید صورت مسئله مورد بحث را بتوان این گونه توضیح داد که ازدواج اجباری یک دگرباش جنسی - به معنای اجبار بر فرد برای ازدواج با فردی از جنس متفاوت - ازدواجی ناخواسته است که به دلیل ناخواسته بودن و نامطلوب بودن، شرایط دشواری را برای زندگی مشترک هر دو فرد رقم می‌زند.

در واقع ازدواج اجباری یک دگرباش جنسی، یک «زندگی دوگانه» برای او **ایجاد می‌کند**. یک زندگی اجباری با خانواده و یک زندگی پنهانی برای ارضای غرایز مربوط به گرایش جنسی خودش.

نوید که خود یک همجنسگراست و در خارج از ایران زندگی می‌کند، در گفت‌وگو با «خانه امن» تاکید می‌کند که ازدواج اجباری تنها فرد دگرباش جنسی را اذیت نمی‌کند، بلکه همسر او را نیز در عذاب و چالش‌های درونی قرار می‌دهد: «خانمی را می‌شناختم که بدون آگاهی از هویت جنسی همسر خود با او ازدواج کرده بود و می‌دید که وقتی او منزل نیست، همسرش با مردان می‌خواهد و او که نسبت به مساله همجنسگرایی آگاه نبود از این پدیده احساس شرم بسیار داشت و به هیچ عنوان نمی‌توانست بپذیرد که همسرش تن به چنین چیزی می‌دهد. او از گرایش جنسی همسرش آگاه نبود و نمی‌توانست مساله را برای خود هضم کند.»

به گفته نوید علاوه بر محدودیت‌های حکومتی و قانونی به هیچ عنوان نباید فشار جامعه و خانواده را دست کم گرفت: «خانواده فرزند دگرباش خود را مجبور به ازدواج می‌کند و بر این باور است که ازدواج می‌تواند فرزند را درمان کند. یک مورد دیگر می‌شناسم از یک مرد جوان ۳۷ ساله که گرچه نسبت به گرایش به همجنس خود آگاهی کامل داشت، برای گریز از تنهایی و فشار اجتماعی تن به ازدواج با غیرهمجنس داده بود. وقتی دلیلش را از او پرسیدم، پاسخ داد: من در شهر بسیار کوچکی زندگی می‌کنم که هیچ همجنسگرایی در اطرافم نمی‌شناسم. از تنهایی ذله شدم و از طرفی پدر و مادر پیرم هم به طور روزانه از من سوال می‌کردند چرا ازدواج نمی‌کنی. می‌خواستم از این شرایط خلاص شوم.»

بر اساس چنین تجاربی است که آرشام پارسی، مدیر سازمان دگرباشان جنسی ایران، بر این **یادآور** است که اگر روزی موانع و مجازات قانونی مقابل دگرباشان جنسی وجود نداشته باشد، باز هم فشار جامعه و مردم، فشار سنگینی بر دگرباشان خواهد بود.

او در توضیح بیشتر می‌گوید: «ازدواج اجباری و قتل ناموسی - به ویژه در مناطق روستایی ایران - سرنوشتی نامنتظره برای همجنسگرایان نیست. نمونه آن پدری است که حدود هشت سال قبل در روستایی کوچک در حومه رشت، در پی آنکه فهمید پسر ۸۱ ساله‌اش همجنسگراست، روی خودش و او بنزین ریخت. خودش زنده ماند، اما پسرش درگذشت.»

بنا به باور نیما نیا، یک دگرباش ایرانی ساکن آمریکا که در حوزه دفاع از حقوق دگرباشان جنسی فعالیت می‌کند، اجبار دگرباشان به ازدواج سنتی و شرایطی که تحت تأثیر این ازدواج در فضای خانه پدید می‌آید، کاملاً شرایط آن را دارد که ذیل اصطلاح «خسونت خانگی» قرار بگیرد.

او به خانه امن می‌گوید: «این هم یک نوع خشونت خانگی است. این خشونت از دو طرف است و لزوماً تقصیر آن‌ها نیست. یعنی شرایطی ایجاد می‌شود که چرخه‌ای از خشونت به وجود بیاید.»

زنان دگرباش، فشار دوچندان

بایستی کاملاً قابل انتظار باشد که مساله ازدواج اجباری و تبعات آن برای دگرباشان جنسی حداقل در ایران در میان زنان دگرباش نمود بیشتری داشته باشد. فشار بیشتر بر زنان دگرباش برمی‌گردد به فشاری که به طور کلی بر زنان در کشوری همچون ایران وجود دارد. در واقع زن‌ستیزی موجود در قوانین حکومت اسلامی ایران و گرایش‌های زن‌ستیزانه در جامعه وقتی با یک زن - به عنوان مثال - لژیون برخورد می‌کنند، ضربه‌ای دوچندان بر او وارد می‌کنند. یک زن لژیون در ایران علاوه بر زن بودن باید چوب همجنسگرایی خود را نیز بخورد.

رها بحرینی، فعال حقوق بشر، در این باره بر این **یادآور** است که در جامعه‌ای چون ایران، «هویت جنسیتی تنها دو قطب دارد، مرد و زن. بر گرایش جنسی به معنای ابزاری برای ابراز این هویت به شیوه‌ای معقول (یعنی دگرجنس‌گرایانه) تأکید می‌کنند و زنان را موظف می‌دارند زندگی عاطفی و جنسی، باروری، خانگی و حیات اجتماعی خود را در این چارچوب دوتایی و دگرجنس‌گرایانه تنظیم کنند.»

رها بحرینی از اصطلاح «مردسالاری دگرجنس‌گرا» برای رساندن مقصود خود بهره می‌جوید و معتقد است «سه گانه دولت-جامعه-خانواده» و این نهادی که از این تجمیع حاصل می‌شود، ازدواج زن با مرد را مساله‌ای اجتناب‌ناپذیر می‌داند و زنان را موظف می‌داند به آن تن بدهند.

البته قدرت و قوت این فشار در ایران چندان جای تعجب نخواهد داشت اگر بدانیم در **کشور پیشرویی چون فرانسه** نیز زنان دگرباش به مراتب بیشتر از مردان دگرباش «مورد آزار و اذیت روانی و خشونت‌های فیزیکی ناشی از هموفوبیا» هستند.

ازدواج برای فرار از خود

با وجود تأکیدی که باید بر خشونت حکومتی و خشونت نهادینه در جامعه و فشار خانواده داشت، گاهی نیز ازدواج اجباری یک دگرباش جنسی نتیجه هراس خود فرد دگرباش است، چنانکه اگر فرد دگرباش گرایش جنسی خود را به خوبی نشناسد، نسبت به این مساله دچار یک «هموفوبیای پنهان» می‌شود و نمی‌تواند خود را به عنوان آنچه که هست بپذیرد و این دوری‌گزینی از خود واقعی، او را به سمت ازدواج سنتی سوق می‌دهد: راهی برای «درمان». غافل از اینکه نه آن گرایش جنسی، بلکه آن هموفوبیا و ازدواج سنتی متعاقب آن است که درد و تشدیدگر درد هستند.

بسیاری از این ازدواج‌ها به طلاق می‌انجامند و پر پیداست که چه تبعات سنگین و بعضاً جبران‌ناپذیری برای طرفین و فرزندان برآمده از این رابطه ایجاد می‌شود.

نیما نیا در این رابطه مثالی دارد که در گفت‌وگو با خانه امن آن را مطرح می‌کند: «من با آدم‌های زیادی که در رابطه اجباری بوده‌اند صحبت کرده‌ام. یک پسر همجنس‌گرا را می‌شناسم که به علت وحشت از طرد شدن، نتوانست گرایش جنسی خود را آشکار کند. خودش فکر می‌کرد اگر وارد یک رابطه با جنس مخالف شود و ازدواج کند، شاید همه چیز عوض شود و به اصطلاح، خودش را تغییر دهد اما نه تنها پس از ازدواج این اتفاق نیفتاد، بلکه خودش می‌گفت همیشه زجر می‌کشیدم و رابطه‌هایم عین تجاوز بود.»

دو نکته کمتر توجه شده

نیما نیا در ادامه گفت‌وگو با خانه امن دو نکته مهم را به عنوان نکات کمتر مورد اشاره قرار گرفته در بحث ازدواج اجباری دگرباشان جنسی مطرح می‌کند. یک اینکه بنا به باور او و تجربه‌هایی که از گفت‌وگوهای مستقیم با دگرباشان جنسی داخل ایران دارد، اکنون مهم‌تر از شهرهای بزرگ، شرایط دگرباشان جنسی در شهرهای کوچک و روستاهاست.

او بر این باور است که چون تعصبات سنتی و مذهبی در این محیط‌ها بیشتر است، فعالان حقوق دگرباشان جنسی باید توجه بیشتری به این نقاط داشته باشند: «تهران شاید کمی وضعیت بهتر شده باشد. اما کهگیلویه و بویراحمد چه؟»

نکته دوم نیز برمی‌گردد به تأکیدی که او بر گسترده‌تر کردن دایره گرایش‌های جنسی دارد. او تأکید می‌کند که نباید دگرباشان جنسی را در همجنس‌گرایان خلاصه کرد.

نکته دوم را خود او این‌گونه توضیح می‌دهد: «این موضوع را به همجنس‌گراها محدود نکنیم. وقتی جنبش رنگین‌کمانی می‌گوییم، آدم‌ها را با گرایش‌ها و هویت‌های مختلف جنسی می‌گوییم. ممکن است یک شخص همجنس‌گرا باشد، دوجنس‌گرا باشد، ترنس باشد. همه ممکن است تجربه ازدواج اجباری را داشته باشند. باید همه را دید.»

• پی بردن به این واقعیت که شوهرم همجنس‌گراست برایم یک ضربه بزرگ روحی‌ست. احساس می‌کنم ۵۱ سال زندگی زناشویی‌ام یک دروغ بوده و زندگی و جوانی‌ام از من ربوده شده. تمام لحظاتی را که فکر می‌کردم شوهرم به من بی‌اعتناست چون من کمبود دارم یا زیبا و باهوش نیستم را به یاد می‌آورم. حالا متوجه می‌شوم چرا او همیشه غمگین، ساکت و ناراضی بود و تقصیر از من نبود.

مساله دقیقاً همین است که این زن می‌گوید. در ازدواج اجباری یک دگرباش جنسی و فضای تلخ و خشن متعاقب آن، لزوماً نمی‌توان یک خاطی پیدا کرد و تمام تقصیرها را بر سر او کوباند.

ازدواج اجباری دگرباشان جنسی نتیجه دید ناقص جامعه‌ای است که می‌توان گفت تقریباً درصد زیادی از آن، شناخت دقیقی از دگرباشان جنسی ندارد و حکومتی که با قوانین ارتجاعی به یاری این دید مشکل‌آفرین آمده است و خانواده‌هایی که «آبروی خود را در سرکوب گرایش جنسی فرزندان خود می‌بینند.

واقعیت این است که در چرایی به وجود آمدن این پدیده نامطلوب همه مقصریم. گرچه وضعیت بسیار دشوار است، اما چاره‌ای نیست و باید از میان همین شرایط راهی به رهایی جست. راهی برای خلق فضایی که هیچ دگرباش زن یا مردی «مجبور» به زندگی مشترک عاطفی-جنسی با دیگری نشود.

مادر کاوه اهل جنوب ایران بود

Photo: IuliiaVerstaBO/depositphotos.com

سمیه تیرتاش

خانم دکتر با لهجه‌ی فرانسوی، کلمات فارسی را با دقت انتخاب می‌کند، کنار هم می‌گذارد و سلیس و کتابی برای من توضیح می‌دهد: «خانم باقی عزیز، من واقعا نمی‌توانم درک کنم این خانم بیچاره‌ای که پیش من فرستادید چه‌طور از پس این دو تا بچه و آن شوهرش برمی‌آید؟!»

دانش‌آموزی که برای تشخیص به روان‌شناس ارجاع داده‌ام، پسرکی غیرقابل کنترل است که در چند صدم ثانیه با کوچک‌ترین بهانه عصبانی می‌شود و به اطرافیان‌ش حمله می‌کند و در تمام مدت ضرب و شتم، فحش‌های رکیک می‌دهد. فحش‌هایی که شنیدنشان از زبان یک کودک پنج ساله، بعید و دور از ذهن است.

در چند روز اول سال تحصیلی، وقتی معلم کاوه، وحشت‌زده به من زنگ زد و از زد و خوردی که چند لحظه قبل‌تر بین کاوه و آرمان اتفاق افتاده بود گزارش مختصری داد و به میزان خشم کاوه و ضربه‌هایی که به جثه‌ی ظریف آرمان وارد کرده بود اشاره‌ای کرد، گمان کردم که تازه کاری معلم و سالی که هنوز شروع نشده، باعث این اغراق در خشونت است اما وقتی هفته‌ی بعدتر، خودم شاهد یکی از طغیان‌های غیرقابل پیش‌بینی پسرک شدم، بلافاصله با مادرش تماس گرفتم و از او خواستم در اولین فرصت به مدرسه مراجعه کند.

حالا زنی که در میان چهارچوب در ایستاده، با بلوز و شلوار چسب اندام و مانتوی حریر تیره و شالی کرپ با حاشیه‌ی گلدوزی شده، تصویری از زنی شاداب است که سال‌های آغازین جوانی را تجربه می‌کند.

زن وارد اتاق می‌شود و بعد از او دخترکی نحیف و سیه‌چرده، نیمه پنهان، در پی زن می‌آید. همان‌طور ایستاده خودش را معرفی می‌کند: «من مامان کاوه‌ام خانم.»

لهجه‌ی شیرینی دارد که شاید مربوط به استان فارس یا جنوب ایران باشد. در حین صحبت چشمان شبق گونش می‌درخشد. نگاهم از گردی سرخ و سفید صورت زن می‌افتد به چهره‌ی زرد و زار دخترک که دیگر دنباله‌ی لباس مادر را رها کرده و سراغ میز بازی رفته. او دوباره به سوی زن برمی‌گردد. با لبخندی خوش‌آمد می‌گویم و او را دعوت به نشستن می‌کنم...

بیشتر بخوانید:

[ناپدری و موهای پشت لب دختر](#)

[در جستجوی زنی با کوله آبی](#)

[قصه‌ی زهرا، ۴۱ ساله و آن مرد که زن دارد و سه فرزند](#)

دخترک در رفت و آمدهایش میان مادر و میز در کمتر از سه دقیقه همه‌ی اسباب بازی‌ها را وارونه کرده و حالا مشغول پاره کردن کاغذهای نقاشی است. زن رد نگاهم را دنبال می‌کند و بی‌مقدمه می‌گوید: «هر دو تا شون مثل هم هستند. البته این از کاوه آروم‌تره ولی اینم دردسرهای خودش رو داره. یک سره توی خونه گریه می‌کنه و همه چی رو به هم می‌ریزه. کاوه که می‌آد خونه دیگه نمی‌تونم بگم چه خبر می‌شه. اون قدر سر به سر این بچه می‌ذاره و می‌زندش که نگو! منم اعصابم خرابه خانم، وقتی اینا شروع به جیغ و داد می‌کنن نمی‌تونم خودم رو کنترل کنم و می‌افتم به جون کاوه تا جا داره می‌زنمش... بعدش پشیمون می‌شم و می‌شینم زار زار گریه می‌کنم و موهام رو می‌کنم»....

صدایش می‌لرزد و سکوت می‌کند.

از تصویر اولیه زن دیگر خبری نیست و چهره‌ای پژمرده جای آن را می‌گیرد که با یادآوری لحظات تکراری زندگی، سایه‌ی غلیظی از غم بر آن می‌افتد: «خانم، آخه از بدبختی، خودم هم سالم نیستم. افسردگی شدید دارم. پیش دکتر داودی می‌رم. می‌شناسیدش دیگه؟ روان‌پزشک کلینیک پویا. اگه قرص‌هام رو نخورم که نمی‌تونم راه برم، چه برسه به اینکه با این بچه‌ها کل کل کنم.»

خم می‌شود تا از روی میز دستمال کاغذی بردارد. دستک شالش از دور گردنش باز می‌شود و گلوگاه سفید و کمی فربه‌اش در تضاد با تیرگی لباسش خودنمایی می‌کند.

با خودم فکر می‌کنم: «این زن خیلی جوونه. نباید بیشتر از ۰۲ سالش باشه و دو تا بچه داره!»...

صدای خشداری اما من را به خود می‌آورد و حدس‌ها و گمانه‌ها درباره‌ی سن زن را کنار می‌زند. مردی بلند قد و کمی خمیده در آستانه در ایستاده است. پیراهن خاکی رنگ مندرسی پوشیده و شلوار کتان به تنش زار می‌زند. زن با زبانی ناآشنا جوابی به مرد می‌دهد و مرد دست‌پاچه، دستی به موهای تنکش می‌کشد و سلام می‌کند. به طرف دخترک می‌رود و بغلش می‌کند. دخترک جیغ خفه‌ای می‌کشد و تقلا می‌کند. دوست ندارد دست از بازی بردارد. مرد توجهی نمی‌کند و بچه به بغل، چند قدم به سمت میز می‌آید. منتظر چیزی بگوید اما همانجا صامت می‌ایستد.

[ما را در تلگرام خانه امن دنبال کنید.](#)

به صورت مرد دقت می‌کنم. ته ریشی نامنظمی دارد که گردن چروکش را هم پوشانده. به نظر می‌رسد عمرش از ۰۵ سال گذشته باشد.

رو به هر دو می‌گویم: «یک دکتر روان‌شناس حتما باید کاوه رو ببینه و چند مدل ارزیابی برایش انجام بده تا تمرکز، حافظه و توانایی یادگیری رو چک کنه. البته در رابطه با بی‌قراری‌ها و خشم‌های لحظه‌ای هم حتما با دکتر مشورت کنید. من خودم هم با خانم دکتر تماس می‌گیرم و جزئیات رفتار کاوه در مدرسه رو براش توضیح می‌دم. دخترتون همیشه همین قدر کم حرف می‌زنه؟»

زن بی‌میل نگاهی به مرد و دخترک می‌کند، کیف بزرگ برافش را روی شانهاش می‌اندازد. از جایش بلند می‌شود و می‌گوید: «چند کلمه‌ای بیشتر بلد نیست. کمترم از شون استفاده می‌کنه»....

خداحافظی می‌کند و می‌رود.

مرد هم سری تکان می‌دهد و بی‌هیچ حرفی با بچه‌ای که همچنان پیچ و تاب می‌خورد، از اتاق بیرون می‌روند.

خانم دکتر می‌گوید: «خانم باقی! این زن خیلی گناه داره. زن که چه عرض کنم! این دخترک طفل معصوم رو ۴۱ سالگی به این آقای پیر شوهر داده‌اند. ظاهرا پدرش به این آقا بدهکاری سنگین داشته، به جای اون بدهکاری دخترش رو می‌ده. مرد دو تا دختر کر و لال داره و زنش دو سال قبل‌تر مرده بوده. دختر بدبخت یک‌باره، صاحب یک شوهر پنجاه و چند ساله و دو تا دختر نوجوان کر و لال می‌شه... خلاصه هنوز یک سال نگذشته، دختر بیچاره حامله می‌شه و همین کاوه رو می‌آره که بچه‌ی مساله‌داریه و غیر از بیش‌فعالی شدید، مشکل اعصاب هم داره که من به دکتر روان‌پزشک ارجاعشون دادم و البته دخترش هم با کمی تفاوت، بیماره»....

گوشی تلفن را محکم به گوشم فشار می‌دهم تا هیچ‌کدام از توضیحات خانم دکتر فرانسوی-ایرانی را جا نیندازم:

-خانوم باقی باورتون نمی‌شه اما توی همون چند دقیقه‌ی اول، اون‌قدر پسر از یک طرف موهای مامانش رو کشید و دختر از طرف دیگه ضجه زد که من دیوونه شدم. زن بیچاره از دست این خانواده مریض شده. خودش دخترک سالم و شادابی بوده، اما توی همین پنج-شش سال، هزار جور مرض گرفته. برای افسردگی و ضعف اعصاب خیلی جوونه اما طفلک باید داروهای خیلی قوی بخوره که بتونه دووم بیاره....

حرف‌هایش را تایید می‌کنم و از مشاهدات خودم در مورد کاوه می‌گویم. خانم دکتر اما بحث را به سمت مادر برمی‌گرداند:

-می‌دونید خانم باقی! من خیلی وقت بود ایران نبودم. با توجه به موردهایی که شما برای من می‌فرستید تازه دارم با وجه جدیدی از ایران آشنا می‌شم که تا به حال ازش خبر نداشتم. نکته‌ی خیلی عجیب اینجاست که تقریباً توی همه موارد، زن‌ها قربانی‌های خاموشی هستن که توسط شوهر و حتی بچه‌هاشون تحت ظلم و خشونت خیلی جدی قرار می‌گیرن و اصلاً خودشون خبر ندارن. اون‌ها در هر شرایطی به وظایف خانه‌داری و بچه‌داری شون عمل می‌کنن و وقتی من ازشون می‌پرسم پس خودت چی، یا اینکه تو هم حق داری که خسته بشی، یا اینکه باید به فکر خودت هم باشی، انگار که با یک زبون دیگه باهاشون حرف می‌زنم حاج واج من رو نگاه می‌کنن. به این دختر هم همین‌ها رو گفتم اما تنها جوابی که بهم داد این بود که هیچ‌جایی رو غیر خونه‌ی شوهر نداره و پدر و مادرش هم اون‌قدر فقیرند که اصلاً حاضر نیستن اون رو بپذیرن... خیلی غمگین شدم خانم باقی. خیلی.

خانم دکتر همچنان زندگی مراجعانش را روایت می‌کند و من به میز بازی آشفته، اسباب‌بازی‌های شکسته و تکه‌پاره‌های کاغذهای نقاشی که از دیروز گوشه‌ی اتاق پخش شده، خیره می‌مانم.

وقتی خون و نژاد حرف اول را می‌زند

Photo: dundanim/depositphotos.com

ماهرخ غلامحسین‌پور

حلیمه می‌خواست بجنگد با تقدیری که سال‌های سال برای او و دخترهای طایفه نوشته شده بود. برای همین هم درخواست بزرگی از پدرش داشت. او از پدر و برادرانش خواست در شب عروسی در کنارش باشند، نه مهمان خانواده داماد که پسرعمویش بود. او از پدرش خواست به عنوان پدر عروس همراهی‌اش کند.

چنین چیزی در طایفه آنها به ندرت اتفاق می‌افتد.

حلیمه می‌گوید با اینکه عزیز کرده پدرش بوده، اما با وجود این هرگز تصورش را نمی‌کرده که پدرش زیر بار چنین درخواستی برود. در طایفه آنها پدر و برادران عروس هیچ‌وقت در مراسم دخترشان شرکت نمی‌کنند و اگر هم در مراسم عروسی به عنوان مدعو حاضر باشند، مهمان خانواده دامادند، نه میزبان مهمانان دیگر.

در طایفه حلیمه که اصرار دارد در این گزارش نام آن به میان نیاید، مهر و عاطفه زیاده یک پدر به دخترش نوعی ذلت و خواری محسوب می‌شود. دخترها اگر هم به دل عزیز باشند باید به چشم، خوار بیایند.

او به تلخی می‌خندد و می‌گوید: «به عنوان یک پدر نباید مهتر را به دخترت نشان بدهی.»

این رسوم گرچه در بسیاری از شهرهای بزرگ به فراموشی سپرده شده‌اند اما کماکان در روستاهای حوالی ماهشهر، رامشیر، دشت آزادگان، هویزه و شادگان برقرارند.

نامی که می‌توان بر این رسم گذاشت، این است: عرضه کردن دختری که به زعم قبیله به مرحله «دم بخت بودن» رسیده است.

نخستین اصل هم این است: پدر و برادران عروس در مراسمی که قرار است دخترشان مورد تعرض قرار بگیرد شرکت نمی‌کنند. به نوعی

می‌شود گفت خفت و خواری خانواده در جریان است.

ازدواجی که خفت و خواری خوانده می‌شود

حلیمه درباره مراسم خواستگاری خود می‌گوید در این مراسم با احساس شدید خفت و خواری دست و پنجه نرم کرده است. او که تنها دختر لیسانسه روستاست، درباره روال و اصول یک خواستگاری در طایفه و روستایشان می‌گوید: «هر خواستگاری که می‌خواهد در خانه دختر را بگوید باید اول مطمئن باشد که آن خواستگاری، معترضی ندارد.»

موضوع معترض در ازدواج‌هایی که در میان طوایف و قبایل انجام می‌شود موضوعی است که می‌تواند تا حدود زیادی چالش‌برانگیز شود و حتی به درگیری‌های خشونت‌آمیز و قتل بینجامد.

حلیمه در همین زمینه می‌گوید: «مقوله ازدواج در روستای ما به هیچ وجه یک امر فردی و شخصی تلقی نمی‌شود. معمولاً عموزاده‌ها شامل پسر عموهای پدر و پسر عموهای خود دختر در اولویت هستند. اگر دختری از خانواده عمویش خواستگاری داشته باشد، دیگر خواستگاران غریبه اجازه ورود به خانه او را نخواهند داشت چون در این شرایط پسر عمو معترض خواستگار غریبه به حساب می‌آید.»

او درباره نقش خود دختران در این ازدواج‌ها می‌گوید: «کسی نظر دختر را نمی‌پرسد چرا که ازدواج بر اساس رسوم و سنن طایفه و قبیله، امری مسلم، محقق و محتوم است.»

اگر پسر عمو نخواهد

در مواردی هم ممکن است پسر عمو نظر مثبتی برای آن وصلت نداشته باشد که در این صورت پدر دختر باید همه خانواده را جمع کند و احتمالاً خواستگاری پسر خاله یا پسر دایی به عنوان خواستگاری غریبه - که فقط یک پله به خانواده عروس نزدیک‌ترند - در میان گذاشته شود.

«آمال عساکره» دیپلم ندارد. تا سیکل درس خوانده. او در یکی از روستاهای حوالی شادگان زندگی می‌کند. می‌گوید پدرش یک مهمانی بزرگ داد. می‌خواست مطمئن باشد که هیچ کدام از برادرزاده‌هایش، حتی آنهایی که همسر و چند بچه داشتند، خواهان ازدواج با او نیستند. وقتی کسی اعلام آمادگی نکرد آن وقت بود که به ازدواج او با پسر خاله‌اش رضایت داد:

«در قبیله ما شوهر خاله، شوهر عمه و تمام وابستگان مادری و خانواده دایی یک پله غریبه‌تر محسوب می‌شوند و در صورت ازدواج با فرزند یکی از آنها، این ازدواج فامیلی محسوب نشده و ازدواج با غریبه حساب می‌شود. به همین دلیل است که والدین من و خانواده عمویم فرزندان مرا خودی حساب نمی‌کنند.»

از دیدگاه خانواده، فرزندان متولد شده از وصلتی به غیر از خانواده پدری، غریبه محسوب می‌شوند و فرزندان که از ازدواج پسر عمو و دختر عمو یا عموزاده‌های پدری به دنیا می‌آیند، خودی‌تر به حساب می‌آیند.

در ازدواجی که پسر عمو خواهان ازدواج با دختر عمویش باشد، برادران و پدر و داماد و مردان خانواده دختر با کمال میل در جشن عروسی شرکت کرده و یزله به پا می‌کنند و جشن با شادی و پایکوبی و مراسم ویژه برگزار می‌شود. اما برادران و پدر عروس به عنوان مهمان خانواده داماد در جشن شرکت می‌کنند. مراسمی که با شادی و هیاهو و گرمی زنان و مردان طایفه به میمنت و شادی تلقی می‌شود.

وقتی حضور پدر در مراسم عروسی ات خوش‌شانس بودن است

حلیمه می‌گوید در وصلت بین دختر عمو و پسر عمو، پدر و برادران عروس به دعوت رسمی داماد در مراسم عروسی شرکت می‌کنند و این وصلت و آمیزش را بسیار خوش یمن و مبارک می‌دانند. رسمی که پدر حلیمه آن را نادیده گرفته و پا به پای دخترش در مراسم شب عروسی او حضور داشته و از هر گونه مهربانی و بوسه و کنار به دخترش دریغ نکرده است.

حلیمه می‌گوید که شاید او جزو خوش‌شانس‌ترین زنان طایفه بوده است.

او درباره مشارکت مردان خانواده عروس در جشن عروسی دخترشان با یک فرد غریبه می‌گوید: «این قبیل موارد فقط با مشارکت زنان خانواده دختر اجرا می‌شود. عروس را از صبح به آرایشگاه می‌فرستند و فقط زنان خانواده به همراه عروس در مراسم او حضور دارند و مردان خانواده در مراسم عروسی دخترشان هیچ‌گونه حضور پررنگی ندارند. این شامل نوجوانان پسر بالای ۳۱ سال هم می‌شود. هر پسر نوجوانی که از ۳۱ سال شمسی عبور کرده باشد در مراسم عروسی خواهرش با یک فرد غریبه مشارکت نمی‌کند.»

[زندگی‌هایی که بای منقل آن‌ها به باد می‌رود](#)

حلیمه می‌گوید این رسم در برخی از طوایف که به زندگی شهری نزدیک‌تر هستند و به روشنفکری شناخته می‌شوند به دست فراموشی سپرده شده است، اما به معنای این نیست که کماکان در روستاهای دورافتاده اجرا نمی‌شود.

چه بسیار دخترکانی که با تلخی و اندوه چنین سرنوشتی را پذیرا می‌شوند چون حق اعتراض ندارند.

مادر، خواهران و زنان خانواده دختر را به خانواده داماد تحویل می‌دهند و زمانی که از باکرگی او مطمئن شدند به خانه برمی‌گردند و دیگر با آتیه و سرنوشت دختری که رفته، کمتر درگیر می‌شوند.

اما دلیل مشارکت نکردن مردان در عروسی دخترشان با فرد غریبه چیست؟

حلیمه در پاسخ به این سوال می‌گوید: «آنها اعتقاد دارند مردی غریبه و غیر هم‌فامیل قصد عمل نزدیکی کردن به دخترشان را دارد و غیرت و تعصب مردان خانواده اجازه مشارکت در این مراسم و سپردن دخترشان - با رضایت و طیب خاطر - به چنین عملی را نمی‌دهد. آنها در صورتی در مراسم شادمانی شرکت می‌کنند که دخترشان را به هم خون خودشان سپرده باشند و نژاد داماد هم‌نژاد با خانواده باشد.»

دامادهای غریبه نادره

«نادره» به عنوان زن میانسالی که سه دخترش را به خانه بخت فرستاده، نمی‌تواند رفتار مردان طایفه را درک کند و از این موضوع شکایت دارد اما حق اعتراض را برای خود محفوظ نمی‌داند.

او می‌گوید: «سه دخترم را به خانه بخت فرستادم. دختر بزرگم همسر پسر عمویش شد و تنها مراسمی که همسر و پسرانم در کنار ما به شادی و پایکوبی پرداخته و گوسفند قربانی کردند، رقصیدند و خوشحال بودند همین مراسم عروسی دختر بزرگم بود. دو دختر کوچک‌ترم اما پدر و برادرانشان را در عروسی خود ندیدند گرچه هر دوی آنها عروس خواهرانم هستند.»

نادره می‌گوید از اینکه پسر خواهرانش غریبه به حساب آمده‌اند ناراحت شده.

[اگر تاکنون عضو کانال تلگرام خانه امن نشده‌اید، کلیک کنید.](#)

او می‌گوید: «به نظرم این یک جور بی‌عدالتی است اما ما به این رسوم عادت داریم و به این روش خو کرده‌ایم. اینجا کسی حق اعتراض مادر را به رسمیت نمی‌شناسد و آن را نوعی عصیان و بی‌توجهی به رسومات فرض می‌کنند.»

شاکر و ناصر خواهرزاده‌های نادره هستند. آنها به فاصله هشت سال با دو دختر کوچک‌تر نادره ازدواج کرده‌اند اما در مراسم ازدواج هیچ‌کدامشان، همسر و پسران نادره مشارکتی نداشته‌اند.

نادره می‌گوید: «وقتی درگیر مشکلی می‌شویم و نیاز به مشورت داریم به داماد بزرگمان که وابستگی خونی به همسرم دارد متوسل می‌شویم و معمولاً مشکلات خانواده را از دو داماد دیگر پنهان می‌کنیم. او همیشه در اولویت است و اگر به هر دلیل امکان یاری‌رسانی نداشته باشد به دو داماد غریبه‌مان رجوع می‌کنیم. باز هم ما رسم و رسومات بهتری داریم. طوایفی را می‌شناسم که با دختر دم‌بختشان شرط می‌کنند تا شش ماه بعد از مراسم عروسی حق رفتن به خانه پدری ندارد. وقتی دختر باردار شد برای رفت و آمد آسوده‌تر است چون در آن صورت اطمینان خاطر وجود دارد که دخترشان پس از هم آغوشی با یک مرد غریبه حتماً به خاطر فرزندش هم که شده با او خواهد ماند و می‌شود به واسطه آن نوزاد مشترک به او اعتبار داد. البته هر چقدر که دخترها بتوانند پسران بیشتری به دنیا بیاورند معتبرتر و قابل احترام‌ترند.»

روایت زینب

«زینب» از عرب‌های طایفه بنی کعب اهواز، حدود چهار سالی است عروس خانواده غریبه‌ای در شادگان شده است. او می‌گوید شب ازدواجش با ۷۱ زن از زنان فامیل‌های شادگان شده است اما حتی مادرش او را همراهی نکرده چون پدرش چنین اجازه‌ای به مادرش نداده است.

والدین زینب از چهار سال پیش تا کنون فقط یک بار به مدت چند ساعت پا به خانه او گذاشته‌اند تا او را با خودشان تا اهواز همراهی کنند آن هم از سربند زمانی که متوجه شدند همسر زینب زن دیگری اختیار کرده و تلاش دخترشان برای بازگرداندن مردش به زندگی مشترک بی‌نتیجه بوده است.

زینب می‌گوید: «آنها آمدند مرا برگرداندند خانه. آنها گفتند پسر من شانس زندگی جدید را از من می‌گیرد. ناچار شدم فرزندم را در شادگان به خانواده همسر سابقم بسپارم و منتظر خواستگاری مردی چند زنه باشم تا شاید مرا از کنج خانه پدری نجات بدهد. اما هر دم و هر لحظه دلم برای پسرکم می‌تپد. آنها اجازه ندادند پسر ۹ ماهه‌ام را با خودم بیاورم. به زعم آنها پسر من از خون یک غریبه بود. پدرم گفت شک نکن که پسر تو درست مثل پدرش خواهد شد چون خون او در رگ‌هایش جاری است. اینجا خون حرف اول را می‌زند.»

باشد «کلمه پنج حرفی» خشونت شاید تنها یک

Photo: AOosthuizen/depositphotos.com

ماهرخ غلامحسین پور

تعریف خشونت به این کنج جهان که می‌رسد همه مفاهیم ته ذهن‌مان را به هم می‌ریزد. یعنی ممکن است یک روز صبح بیدار که بشوی، زبیده را زنبیل به دست نبینی که سربه زیر و شرم‌آگین، از حاج نعمت نانوانان تازه گرفته و با قدم‌های آرام و آهسته دارد برمی‌گردد خانه. شاید دیگر تا آخر دنیا هم کسی از زبیده خبردار نشود. البته آدم‌ها حالی‌شان می‌شود که او نیست اما همه، طبق یک قرارداد نانوشته از خانواده زبیده نمی‌پرسند او کجاست؟

•••

حوالی روستاهای شادگان، هویزه، دوردست‌های رامشیر، دور و بر دشت آزادگان و هندیجان یا لالی و سالد و دهدزو و کمی آن سوتر و روستاهای دور لب مرز، زن‌ها سایه‌های گمنام روی زمین‌اند. می‌آیند و می‌روند، گیر افتاده در چنبره مناسبت‌های سنتی و قبیله‌ای. مناسبت‌هایی که خودشان هم به علت سال‌های متمادی خشونت‌دیدگی، با تمام رگ و پی و جان‌شان به آن وابسته شده‌اند و وفادارند.

سال‌های متمادی از تغییر شکل و شمایل زندگی و مدرن شدن نسبی حیات در آن چهار گوشه زخم دیده گذشته، رنگ و لعاب و رخت و لباس و شکل و شمایل مظاهر بیرونی زندگی تغییر کرده اما حتی گذر زمان هم نتوانسته است نگاه آن جامعه کوچک عشیره‌ای را نسبت به زنان آن حوالی تکان کوچکی بدهد. دنیا بر مدار همان صدها و صدها سال پیش از آن می‌چرخد.

نجیبه می‌گوید که چه قدر دلش گرفته وقتی هم‌زمان با به دنیا آمدن دخترش تفاوت را حس کرده بین کلمات و تبری‌هایی که روانه‌شان می‌شد تا وقت به دنیا آمدن پسرها. فارغ که شده بود سه روز گذشته بود و کسی نمی‌آمد او را برگرداند خانه. در نهایت رخت و لباسش را چپانده بود ته کیسه نازک سیاه کنار تختش، دخترکش را بغل کرده بود و نمی‌دانست چه‌طور باید حالی‌اش بکند هیچ‌کس منتظر آمدنش به این دنیا نبوده.

از این نویسنده بیشتر بخوانید:

[زندگی‌هایی که پای منقل آن‌ها به باد می‌رود](#)

[بکارت؛ بهای دختر بودن](#)

[دختران خاک و رنج، دختران زلزله](#)

هفت روز نگذشته از روزی که دخترک پا به دنیا گذاشته که او را ناف‌بُر پسر عمویش می‌کنند و سرنوشتش را همان دم تا دم مرگ رقم می‌زنند. عکس پسر عموی چهار ساله را هم قاب می‌کنند و می‌زنند بالای گهواره دخترک.

نجیبه می‌گوید: «دیدن عکس پسرعموهای چهار یا پنج ساله یا حتی گاهی پسرهای ۲۱ یا ۳۱ ساله بالای تخت نوزادان دختر تازه به دنیا آمده همان قدر عادی است که شیر خوردن آن نوزاد. دخترها بزرگ که می‌شوند مصیبت‌های‌شان هم با آنها قدم می‌کشد. از امتناع پدر برای ادامه تحصیل و مدرسه رفتن بگیر تا مداخله عمو و شوهر خاله و پسر عمو برای اینکه چرا باید دیپلم بگیرد؟ اصلاً چه کسی گفته راه بیفتد وسط کوچه‌ها به ولگردی؟»

نجیبه باز هم خدا را شاکر است که هر دو دخترهایش نجیب و موقرنده او می‌گویند: «تازه که ازدواج کرده بودم شوهرم که جزو مردان تحصیل کرده طایفه بود و دانشگاه رفته بود دلش می‌کشید یک دخترک طناز داشته باشد، اما هر شب یک دست تسبیح می‌انداخت و سر سجاده زار می‌زد و التماس می‌کرد به خدا، مبادا فرزندانم دختر باشد.»

احد پشت تلفن می‌خندد و حرف‌های نجیبه را تایید می‌کند. می‌گوید دلم دختر می‌خواست اما خیالش هم مرا می‌کشت: «شاید دخترم را نمی‌توانستم با منطق طایفه بزرگ کنم. شاید می‌شد که خطایی بکند و آن وقت بود که هم دل بسته‌اش بودم هم محکوم می‌شدم به کشتن خاموشش. نمی‌خواستم جگرگوشه‌ام را خودم بی‌غسل و کفن و عزت و آبرو بگذارم زیر خاک سرد. اما در عین حال هم نمی‌توانستم در مقابل قوانینی که به اندازه تاریخ‌مان قدمت دارند بایستم. من مرد این جور جنگی نبودم.»

••

جایی که «سلما» زندگی می‌کند نه روستاست نه حوالی مرز. او حاشیه بندر امام در یکی از شهرک‌های حومه ساکن است. سلما می‌گوید تمام عمرش از این که خانواده او را به عنوان فامیل درجه اول به حساب نیاورده‌اند رنج کشیده: «همیشه یک جور برخورد کردند انگار خواهر و برادر و وابستگان من هیچ وابستگی خونی با فرزندانم ندارند.»

روزی که سلما ازدواج کرده نه پدر و نه برادرش در مراسم عروسی او شرکت نکرده‌اند. اصلاً پدرش سر گذاشته به بیابان. سلما می‌گوید مردهای فامیل فقط در صورتی در عروسی دخترشان شرکت می‌کنند که وصلت کار یا داماد از خودشان باشد، مثلاً پسر عموی دختر: «غیر از این باشد یک جور ننگ نانوشته محسوب می‌شود.»

اگر تاکنون عضو کانال تلگرام خانه امن نشده‌اید، کلیک کنید.

آنچه سلما می‌گوید اما عجیب است. حتی وقتی داماد پسر عموی عروس است، پدر عروس و برادرانش طبق رسومات طایفه به عنوان میهمان شخصی داماد در عروسی شرکت می‌کنند. یعنی پدر عروس عملاً میهمان برادر و پسر برادر خودش است. اگر داماد پسر خاله و پسر دایی یا عضوی از اعضای خانواده مادری باشد او را غریبه فرض می‌کنند. ازدواج با پسر خاله یا پسر دایی وقتی امکان‌پذیر است که به هر دلیلی خانواده عمو و عموزادگان دختر به وصلت با او تمایل نشان نداده باشند. سلما می‌گوید: «بخت دخترها با به دنیا آمدنشان بسته شده و هیچ نیرویی قادر به تغییر سرنوشتی نیست که مسیر زندگی آنها را رقم می‌زند.»

•••

ریحان، دختر ۹۱ ساله‌ایست ساکن ملاوی که با حمزه که ۱۳ سال از او بزرگ‌تر است زیر یک سقف زندگی می‌کند. او می‌گوید تا همین چند سال پیش و قبل از آن که مادرش کاملاً از کار افتاده و عللیل بشود، هیچ‌وقت اجازه نداده‌اند بدون همراهی برادر و پدرش راهی بازار و خانه اقوام و خویشان‌شان بشود. او از کودکی می‌دیده که همیشه یکی از مردان خانواده مادرش را همراهی می‌کنند. جوان‌تر که بوده‌اند پدر بوده که به چادر مادر سنجاق می‌شده و بعدها که پیرتر شده‌اند برادرهای‌شان چنین اجازه‌ای نمی‌داده‌اند. برای ریحان عجیب بوده که مادرش از بچه‌هایی که خودش زاییده، بیش از تمام عناصر شر جهان بترسد.

او می‌گوید: «آخر آنها از خون او و از درون زهدان او بیرون آمده‌اند. بخشی از خود هستند. چه‌طور نمی‌توانند کمترین حقی برای مادرشان قائل باشند؟ مادرم دردهای شدید استخوانی داشت. پدرم او را برد اهواز بیمارستان و دکتر برای زانویش تجویز فیزیوتراپی کرد. سخت بود رفتن و آمدن. پدرم باید به زمینش می‌رسید. برای همین هم به او اجازه ندادند دکتر و دوایش را پی بگیرد. سال‌هاست با دردهای شدید زانو خو گرفته. هر چه اصرار کردم من او را همراهی می‌کنم هم پدرم و هم حمزه تن ندادند.»

•••

«دنیا» اما در یک خانواده پر جمعیت در شادگان به دنیا آمده و اقبالش را داشته که دیپلم بگیرد. او می‌گوید هرگز معنای واقعی شادی را درک نکرده و حالا دو دخترش هم دارند مسیر زندگی او را تکرار می‌کنند: «دختر دومم را که به دنیا آوردم احساس گناه و سرافکنندگی می‌کردم. مادرشوهرم تا سال‌ها با این تصور که دخترها هستم مرا سرزنش می‌کرد. آنها همسرم را تشویق کردند که یک زن تازه اختیار کند که پسرزا باشد. همان دامادی که داشتند قرار خواستگاری می‌گذاشتند من باردار شدم و پسرم محمد به دنیا آمد. حالا محمد هشت ساله است. او تبلت و تلفن هوشمند دارد. هر چه قدر هم که کشتیارش می‌شوم گوشه‌اش را بدهد به من برای خانواده‌ام یک زنگ بزنم زیر بار نمی‌رود. دخترهایم اصلاً نمی‌دانند این مقولات چیست. آنها خیلی زجر کشیدند تا قد کشیدند. دختر بزرگم ۵۱ سالش نشده بود که او را به پسرعمویش دادند و رفت خانه بخت. ۹ ماه بعد باردار شد و اولین بچه‌اش را به دنیا آورد. شوهرش حالا اصرار می‌کند به بچه‌دار شدن دوباره اما دخترکم بسیار نحیف و لاغر است و هنوز ۷۱ سالش نشده، همه دندان‌هایش پوسیده شده‌اند و از فقر آهن رنج می‌برد. او واقعا آمادگی باردار شدن ندارد. خانواده همسرش او را تحقیر می‌کنند. می‌گویند لابد خیالاتی در سر دارد. هر بار گوش شوهرش را با این حرف‌ها پر می‌کنند که زنت دل به زندگی با تو ندارد و خیال دارد مرد دیگری پیدا کند. هر بار که مادرش زنگ می‌زند و گوش داماد را پر می‌کند از این حرف‌های نامربوط او از روستای "درسیه سفلی" که محل کارش آنجاست رانندگی می‌کند می‌آید یک فصل مفصل

زنش را بی دلیل و بی بهانه کتک می‌زند و برمی‌گردد.»

این روزها داماد دنیا تهدید کرده که اگر همسرش راضی به باردار شدن نشود او را طلاق می‌دهد. نه تنها او را طلاق می‌دهد که برادرش را وامی‌دارد تا دختر دیگرمان را هم طلاق بدهد: «زندگی مان به هم ریخته. همسرمان از این مساله بی‌نهایت واهمه دارد چون پای آبروی مان در میان است. خانواده عموی شوهرم خیلی دخترهایم را به کار می‌گیرند. آنها در دو اتاق با خانواده همسرشان در یک خانه مشترک زندگی می‌کنند و از صبح علی‌الطووع تا دمام شب کار می‌کنند و به تمامی اهالی خانه سرویس می‌دهند. تمام کارهای خانه به عهده دختران من است و اگر کم و کاستی پیش بیاید کل فامیل خبردار می‌شوند.»

...

«سهیله» پنج سال پیش ازدواج کرده و یک سال از عروسی‌شان نگذشته که خبردار شده شوهرش زن جوان‌تری را صیغه کرده است. سهیله خیلی گریه کرده اما پدرش گفته بهتر است بساط نمایش و تناثرش را جمع کند: «مرد است دیگر. دلش یکی دیگر را خواسته.»

سهیله شب‌های متوالی رنج برده، پتو را توی دهانش فرو کرده و بی‌صدا گریه کرده. آخرش هم تاب نیاورده و یک بار از سر ناراحتی با آجر به سر خودش کوبیده و سرش هشت بخیه خورده است.

سهیله سال‌هاست مادرش را ندیده چون همسرش فرصت ندارد او را به روستای مجاور برای دیدن مادرش ببرد؛ با اینکه آن روستا در یک ساعتی محل زندگی آنهاست: «یک روز آن‌قدر گریه و بی‌تابی کردم که خواهر شوهرم گفت من می‌برمت روستا. اما شوهرم که شب برگشت خانه به هر دوی ما گفت زن‌های فاسدی هستیم که مرگ هم برایمان کم است. ما تا حد مرگ کتک خوردیم. با اینکه من با ماشین شوهر خواهر خودش و با حضور خواهرش به روستای مجاور رفته بودم و یکی-دو ساعتی را با حضور آنها در کنار مادرم سر کردم اما شوهرم می‌گفت چه‌طور دلم رغبت کرده با مرد غریبه - که شوهر خواهر خودش بوده- سوار ماشین بشوم؟»

...

«زینب» نان‌آور خانواده است. ساکن سربندر. او پنج سال است خرج مواد پدرش و برادرش و اندک قاتق خانواده را تامین می‌کند. زینب پنج سال است در خانه» دکتر پژمان «از بچه‌های او نگهداری می‌کند:» دختر عمویم خانه دکتر پژمان کلفتی می‌کرد. یک روز آمد و گفت آنها به یک پرستار بچه نیاز دارند. پدر و برادرم که هر دوشان بیکارند قبول کردند من بروم سر کار. دکتر پژمان مرد محترمی است که تمامی اهالی محل او را می‌شناسند. قاسم برادرم هر صبح مرا می‌آورد و هر دم غروب خودش می‌آید مرا می‌برد. همان بین راه هم دستمزد روزانه‌ام را می‌گیرد و می‌گذارد ته جیبش. زندگی ما با همان یک میلیونی می‌گذرد که دکتر پژمان به من دستمزد می‌دهد. یارانه هم می‌گیریم.»

با همه اینها زینب خوشحال است که می‌تواند هوای بیرون از خانه را استنشاق کند و با خانواده خوب و متمدنی که راه و رسم زندگی را بلدند مراوده کند. او در طول پنج سال گذشته با اینکه هرگز به مرخصی نرفته و یک بند کار کرده اما با لباس‌های نیم‌مدار همسر دکتر پژمان سر می‌کند. زینب می‌گوید: «خشونت یک کلمه ساده پنج حرفی است اما اینجا جور دیگری معنایش می‌کنند، درست به معنای جریان برقی که حمیده توی حمام خانه‌اش کار گذاشته تا دختر ۷۱ ساله‌اش را به جرم هم‌صحبتی با پسرک همسایه بکشد...»

این خانه امن نیست

photo by: www.irna.ir

«نمی‌توانم با پدر و مادرم زندگی کنم. شرایط خانواده ام خوب نیست، با من سر سازگاری ندارند، احساس می‌کنم تو خونه؛ جایی ندارم.»

اینها جملات دختر 14 یا 15 ساله ای است که از ترس پدر و مادری که می خواستند او را به زور شوهر دهند، شنیده می شد؛ دخترکی که شاید مفهوم کانون گرم خانواده را نفهمد اما خوب می داند که تنها راه نجاتش از ازدواج اجباری، فرار از خانه است.

نگاه معصومانه اش چنان خیره به دستان گرم بازدیدکنندگان از مرکز (خانه امن) بود که گویا با چهره اش التماس می کرد که نگذارید خانواده ام به اینجا بیایند، ترسی در وجودش بود. هر بار که زبان می گشود فقط این جمله را می شنیدیم» این خانه دیگر جای من نیست.»

دستان گرمش را در میان دستانم گرفتم، در چشمانش برق شادی دیده می شد. انگار دخترک چیزی نمی خواهد جز اینکه در این خانه امن بماند تا پدر و مادرش نتوانند به زور او را شوهر دهند.

خانه های امن، اماکنی هستند که برای حمایت از زنان و دختران خشونت دیده یا در معرض خشونت از جمله موارد همسرآزاری در سراسر کشور، ایجاد شده، زنان و دختران در معرض خشونت می توانند در این محیط های امن، اقامت کنند. اکنون حدود 30 خانه امن در کشور فعالیت دارد.

* از خانه فرار کرده ام

دختری که با ناامیدی تمام به اورژانس اجتماعی آمده و اکنون در خانه امن زندگی می کند، با ترس و دلهره نمی تواند از مشکلش بگوید. با لحنی کودکانه می گوید، «بهبهت بگم» وقتی اطمینان حاصل می کند لب به سخن می گشاید.

«من از خانه فرار کردم چون می خواستند من را به زور شوهر بدهند، من سنی ندارم که بخواهم شوهر کنم. می خواستم خودکشی کنم. در را به روی من قفل کرده بودند و می گفتند اگر ازدواج نکنی نمی توانی اینجا زندگی کنی.»

«هیچ تلفنی در دسترس نداشتم، با هزاران مشکل خودم را به اورژانس اجتماعی رساندم.»

فرار، مساله ای که تنها به ایران اختصاص ندارد، طبق آمار سازمان بهداشت جهانی سالانه یک میلیون نوجوان 13 تا 19 ساله از خانه فرار می کنند که 74 درصد آنها دختر هستند.

طبق آخرین گزارش های رسمی به نقل از «حسن اسد بیگی»، رئیس اورژانس اجتماعی سازمان بهزیستی در 6 ماهه نخست سال گذشته (1396)، 644 دختر فراری در بهزیستی پذیرش شدند که نسبت به 100 مورد فرار پسران قابل تامل است.

دخترک دیگری که در خانه امن زندگی جدیدی را شروع کرده است، می گوید: پدر و مادرم مشکل اعتیاد داشتند، حتی خاله ام هم پدرم و مادرم را به کمپ برد اما دوباره شروع به مصرف مواد مخدر کردند، پدر و مادرم از هم جدا شدند و من الان پیش ناپدری و نامادرم زندگی می کنم.»

دخترک که از خانه فرار کرده و به اورژانس اجتماعی پناه آورده است، ادامه می دهد: ناپدری و نامادرم هم اعتیاد دارند و مورد آزار و اذیت قرار گرفتم.

اورژانس اجتماعی با شماره 123 که روزانه به تماس های زیادی از دختران و بانوان پاسخ می دهد، شاید برای خیلی ها ناآشنا باشد اما کسانی که مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند با این شماره خوب آشنا هستند.

240* مرکز اورژانس اجتماعی در کشور

اکنون بیش از 240 مرکز اورژانس اجتماعی در کشور وجود دارد که تعداد 40 مرکز آن در سال 96 راه اندازی شده است.

دخترک 15 ساله می گوید: خودم فرار کردم و مستقیم به این مرکز (اورژانس اجتماعی) آمدم. می دانستم مرکز کجاست.

این کودک معصوم که دیگر از خانه و خانواده اش ناامید شده است، ادامه می دهد: زن دایی ام می تواند به من کمک کند تا از اینجا (خانه امن) بروم.

شاید هر روز در خبرها شنیده باشید که دختران یا حتی پسران زیادی از خانه خود فرار می کنند و خانه شان را مکانی امن برای زندگی نمی دانند اما باید سوال کرد تا چه زمانی باید این آسیب ها را دید. چرا باید کانون گرم خانواده به سردی بگراید و برخی کودکان طاقت زندگی در آن را نداشته باشند؟ علت چیست و چرا چنین است؟

یکی دیگر از مددجویان در خانه امن که پسر بچه ای 6 ساله هم دارد، می گوید: شوهرم مصرف کننده موادمخدر (معتاد) است. به دلیل

اینکه بیکار بود، خودم مجبور بودم کار کنم و هزینه های زندگی ام را تامین کنم، اما چون مواد مصرف می کرد به من تهمت و انگ می زد. دیگر نمی توانستم به کارم ادامه بدهم.

وی ادامه می دهد: خانواده ها (خانواده خودم و خانواده شوهرم) هم به جای اینکه به ما برای ادامه زندگی مان کمک کنند انگار تلاششان این بود که زندگی ما از هم بپاشند، در مدت ازدواج بارها مورد ضرب و شتم قرار گرفتم. خانواده ها را در جریان قرار دادم و چون دیگر سرپناهی نداشتم متأسفانه خانواده ها تصمیم بر جدایی ما گرفتند. دنبال طلاق رفتیم به ذهنم رسید که به اورژانس اجتماعی زنگ بزنم تا بتوانم در این خانه امن حداقل در کنار فرزندم زندگی آرام تر و امن تری داشته باشم.

این زن که حدود 30 سال سن دارد می گوید: چون از نظر روحی و روانی امنیت نداشتم، حدود دو ماه است که به این مرکز آمده ام و اکنون درگیر مشکلات زندگی ام هستم و اگر بتوانم با در اختیار داشتن تسهیلات، خانه ای مستقل داشته باشم، می توانم زندگی ام را بهتر بگذرانم.

یکی از مددکاران اجتماعی این خانه امن نیز می گوید: این مرکز در بین 14 استان به صورت پایلوت دارای وکیل دادگستری است. بقیه مراکز، مشاور حقوقی دارند. مسئله اصلی ما مشکلات حقوقی و قضایی این بانوان است.

وی تصریح می کند: متأسفانه در دادگستری و مراجع قضایی نبود شناسنامه دار شدن بچه ها به علل مختلف به دلیل اینکه سرپرست شان آنها را قبول نمی کند یا بدسرپرست هستند؛ دچار مشکل هستیم. در برخی مواقع سرپرستان خانواده، این کودکان معصوم را قبول نمی کنند، البته سازمان بهزیستی دو سال است که این کودکان را نگهداری می کند.

وکیل این خانم نیز می گوید: نمی توانیم ارتباطات بین سازمانی را حل کنیم به ویژه در خانه های امن. چون بسیاری از این دختران مشکل جدی دارند.

این صحبت ها در جریان بازدید یک روزه معصومه ابتکار، معاون امور زنان و خانواده رئیس جمهوری از یکی از خانه های امن کشور شنیده شد و صد البته که هزاران نفر از دختران این سرزمین با انواع آسیب های اجتماعی مواجه هستند، چه خوب است که با انجام فعالیت های پیشگیرانه و هدایت بهتر نوجوانان و جوانان و آموزش مهارت های زندگی به خانواده ها بتوان از این گونه آسیب ها به ویژه خشونت علیه کودکان و نوجوانان جلوگیری کرد.

* ابتکار: افزایش آسیب های اجتماعی رنج آور است

معصومه ابتکار، وجود آسیب های اجتماعی را به عنوان یک مشکل جدی به ویژه در حوزه زنان و دختران مهمم می داند و می گوید: دیدن آسیب های اجتماعی بانوان بسیار رنج آور و آزاردهنده است.

وی تصریح می کند: افزایش آسیب های اجتماعی در میان دختران و بانوان خاطره خوشی برای ما نمی گذارد. وقتی به خانه های امن می روم، تحمل اوضاع برایم بسیار سخت است چون مشکلات بسیار زیاد است و همه باید برای رفع مشکلات آنها تلاش کنیم.

ابتکار اضافه می کند؛ افزایش آسیب های اجتماعی که بخشی از آن از طریق تماس با اورژانس اجتماعی منعکس می شود برای ما رنج آور است چون نشان می دهد، دختران و زنان به حدی مورد آزار و اذیت قرار می گیرند که اورژانس را سرپناهی برای خودشان می دانند.

ابتکار با یادآوری فعالیت خانه های امن برای مادران و فرزندان شان در کشور ادامه می دهد: وقتی به خانه های امن می روم و کودکانی که خانه خودشان که باید برایشان محل محبت، عشق، نشاط و حمایت باشد، را رها می کنند و مجبور به آمدن به خانه امن به همراه مادران خود شده اند، این موضوع بسیار برایم دردناک است.

ابتکار می گوید: کانون اصلی زندگی همه ما خانواده است. هیچکس مهربان تر از پدر و مادر نیست و آنها فقط دلسوز هستند. بالاخره همه باید به خانواده برگردیم، اما این افراد به حدی رنج دیده اند که حاضر به حضور در خانه های خودشان نیستند که همه باید برای آنها تلاش کنیم که از مشکلاتشان کاسته شود و دیگر شاهد این دخترانی که از خانواده گریزان باشند، نباشیم.

ابتکار درباره مشکلاتی که گریبان این دختران کوچک را گرفته است، می گوید: ما حتما با خانواده آنها صحبت می کنیم تا بتوانیم آنها دوباره به کانون گرم خانواده شان برگردانیم.

ابتکار می گوید: خانه امن مکان مناسبی است و حتما به این افراد کمک می شود. امیدواریم بتوانیم مشکلاتشان را به حداقل برسانیم.

معاون رئیس جمهوری از اینکه دختران و بانوان آسیب دیده و خشونت دیده در کشور با اورژانس اجتماعی آشنا شده اند، ابراز رضایت می کند اما می گوید: اینکه افزایش شمار تماس گیرندگان را شاهد هستیم، نگران کننده است.

می گوید: شمار زنان تماس گیرنده با اورژانس اجتماعی افزایش یافته است و این نشان می دهد که افرادی که خشونت دیده هستند، به خوبی می دانند که اورژانس اجتماعی و مددکاران آن می توانند یاریگرشان باشند پس همه باید برای معرفی بیشتر اورژانس اجتماعی تلاش کنیم.

معاون امور زنان و خانواده ریاست جمهوری می گوید: متأسفانه بخشی از مشکلات و آسیب های اجتماعی امروز جامعه ناشی از نشیندن صدای نسل جوان و فقدان گفت و گوهاست که همین عامل می تواند منشا بروز بسیاری از آسیب ها و معضلات اجتماعی شود.

یکی از مسئولان اورژانس اجتماعی بدون ذکر نام خود می گوید: ما تا 21 روز فرصت می دهیم که خانواده های این افراد به سراغشان بیایند اگر در این مدت زمان تعیین شده خانواده هایشان آمدند که پس از بررسی شرایط به کانون خانواده بر می گردند اما پس از این مدت تیم تخصصی ما با اقوام نسبی و سببی آنها رایزنی می کند و اگر قابل بازگشت به خانواده بودند، بازگردانده می شوند. در غیر این صورت در این مراکز می مانند.

وی ادامه می دهد: حتی اگر خانواده ها مشکل معیشتی داشته باشند کمک هایی به آنها می شود تا بتوانند زندگی شان را بگذرانند.

ابتکار، اظهار می کند: هیچ کانونی گرم تر و بهتر از خانواده نیست و همه شما بالاخره روزی به این کانون برمی گردید. تلاش می کنیم که این مشکلات دخترانی که از کانون گرم خانواده جدا می شوند، به حداقل برسد. البته بسیاری از این کودکان با شماره 123 تماس برقرار می کنند و خودشان را از این جهنم نجات می دهند.

ابتکار ادامه می دهد: امیدواریم مشکل خانه های امن و دخترانی که نیاز به کمک حقوقی و مشاوره با خانواده ها را دارند به زودی حل شود البته خیلی اوقات خانواده گسترده می تواند مشکلات را به راحتی حل کند.

* برخی خانواده ها مهارت مواجهه با آسیب را ندارند

ابتکار معتقد است: برخی خانواده ها مهارت مواجهه با آسیب را ندارند و مشکلات را بدتر می کنند.

وی خاطرنشان می کند: وقتی دختری می گوید خانه جای من نیست و نمی توانم زندگی کنم به یک تشخیص درستی رسیده است که دیگر نمی تواند آنجا طاقت بیاورد پس باید خانواده گسترده مشاوره شوند تا به آنها کمک شود.

ابتکار می گوید: مهمترین اقدامی که می توان برای این افراد که به اورژانس اجتماعی یا خانه های امن پناه می آورند، ارائه خدمات پس از حادثه است. مسئولان اورژانس اجتماعی ارائه خدمات را به صورت شبانه روزی دارند و امیدواریم این خدمات به شکل مطلوبی به این افراد ارائه شود.

یک اپراتور اورژانس اجتماعی می گوید: آمبولانس 123 و حتی مرکز اورژانس اجتماعی برای بسیاری از مردم شناخته شده است.

وی ادامه می دهد: شماره تلفن 1480 برای مشاور کودک نیز وجود دارد. بچه هایی که 15 یا 16 سال دارند و ناپدری یا نامادری یا هر مشکلی دیگر در این زمینه دارند با این شماره تماس می گیرند و در اورژانس اجتماعی مسائل آنها بررسی می شود.

وی اضافه می کند: روزانه 10 تا 12 مورد تماس مرتبط در زمینه خشونت یا مسائل مربوط به آسیب های اجتماعی به مرکز اورژانس برقرار می شود البته روزانه 100 مورد تماس با اورژانس اجتماعی برقرار می شود اما بسیاری از این تماس ها مربوط به دیگر حوزه هاست و اگر کسی به مداخله نیاز داشته باشد از طریق واحد سیار به این افراد کمک می شود.

اپراتور مرکز اورژانس اجتماعی ادامه می دهد: در صورت نیاز برخی افراد آسیب دیده به صورت حضوری در اورژانس اجتماعی حاضر می شوند و حتی برای موضوع ضرب و شتم واحدهای سیار اورژانس به صورت 24 ساعته وارد عمل می شود.

وی درباره اینکه برای حضور در منازل افرادی که ضرب و شتم شده یا خشونت را تجربه کرده اند، چه اقداماتی انجام می شود، اظهار می کند: برای این موضوع حکم قضایی را می توانیم به راحتی دریافت کنیم حتی در برخی مواقع با حضور قاضی کشیک اقدام می کنیم.

وی اضافه می کند: تیم مشاوره ای ما برای کسانی که دچار خشونت می شوند پس از حادثه نیز وارد عمل می شود.

فرزانه امیر یزدانی، رئیس گروه دفتر امور آسیب دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی کشور می گوید: با کمک سازمان های مردم نهاد (سمن ها) فعال در بحث خشونت خانگی، 15 خانه امن غیردولتی تأسیس شده است و هفت خانه امن دولتی در سراسر کشور فعالیت دارند. استان های بزرگ معمولاً خانه های امن دولتی دارند.

* خانه امن کجاست؟

وی تصریح می کند: خانه های امن تنها مراکز حمایتی هستند که در آنها مادر و فرزند از هم جدا نمی شوند تا استرس کمتری به مادر وارد شود. آنان می توانند فرزندان پسر کمتر از 12 سال و فرزندان دختر بدون محدودیت سنی را همراه خود به خانه های امن بیاورند. مدت اقامت در خانه های امن نیز چهار ماه بوده که قابل تمدید است.

رئیس گروه دفتر امور آسیب دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی کشور اظهار می کند: در خانه های امن، خدماتی مانند مددکاری اجتماعی، روانشناختی و حقوقی در سطح فردی، خانوادگی و اجتماعی ارائه می شود. ظرفیت هر خانه امن، پنج نفر است.

امیریزدانی می افزاید: گاهی زنان خشونت دیده ای که به خانه های امن می آیند می خواهند به خانه بازگردند. برای آنان طرح ایمنی ارائه می کنیم و اقدامات محافظت کننده در برابر خشونت را به آنان آموزش می دهیم. اگر لازم شود برنامه ریزی مداخله ای و توانبخشی حرفه ای نیز برای زنان در خانه های امن انجام می شود.

رئیس گروه دفتر امور آسیب دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی کشور خاطرنشان می کند: همچنین در اغلب موارد خشونت خانگی، قربانیان خشونت خانه را ترک می کنند درحالی که می توانیم احکامی داشته باشیم که فرد خشونت ووز را از خانه دور کنیم.

امیریزدانی، فحاشی را یکی از مصادیق خشونت خانگی عنوان می کند و می گوید: قانونی برای اصلاح فرد خشونت رسان و گذراندن ساعاتی برای اصلاح رفتار فرد فحاش نداریم. از سوی دیگر، گزارش مددکار اجتماعی در همسرآزاری جزو مستندات محسوب نمی شود که البته این مورد جدیداً در لایحه امنیت زنان و لایحه حمایت از کودکان دیده شده است.

رئیس گروه دفتر امور آسیب دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی کشور ادامه می دهد: سازمان بهزیستی کشور حدود دو سال است که وارد بحث خانه های امن شده است اگر چه در سال 87 این سازمان در مراکز مداخله بحران فردی و اجتماعی در این زمینه فعالیت هایی انجام می داده است.

«هدف خانه های امن، حمایت از زنان تحت تاثیر خشونت خانگی و فرزندان تحت حضانت آنان است تا در یک مکان جدید از خدماتی، بهره مند شوند.»

زنان خشونت دیده یا در معرض خشونت و زنان و دختران رانده شده از خانه می توانند با شماره تلفن های اورژانس اجتماعی 123 یا صدای مشاور 1480 تماس بگیرند تا در خانه های امن اسکان داده شوند.

به امید روزی که دیگر هیچ فردی خشونت را تجربه نکند و سایه همه پدران و مادران بر سر کودکان معصوم این مرز و بوم سنگینی نکند.

گزارش از مهناز بیرانوند

منبع: [ایرنا](#)

به زور شوهرش دادند؛ خودش را کشت

Photo: [hjalmeida/bigstockphoto.com](https://www.bigstockphoto.com/hjalmeida)

موسی برزین، وکیل خانه امن

پرویش: سلام خدمت شما. نامم هدی است و دانشجو هستم. مدتی است که مطالب سایت شما را می خوانم و برایم جالب است. موردی برای یکی از اقوام پیش آمده که خواستم از شما راهنمایی بگیرم. خواهر عروسمان که مریم نام داشت و ساکن یک شهر کوچک بود، سه سال پیش خودکشی کرد. خانواده اش با مادرم هم نسبت فامیلی دارند. این دختر را در 15 سالگی شوهر دادند.

ماجرای این قرار بوده که این دختر خیلی زیبا رو بود و به همین دلیل خواستگارهای زیادی داشت. خانواده اش هم خیلی سنتی و مذهبی

هستند. یک روز پدر مریم او را در راه بازگشت از مدرسه با پسری می‌بیند و در خانه او را کتک می‌زند. پسر هم از همسایه‌ها بوده که حالا باهم دوست شده بودند. این باعث می‌شود که خانواده مریم تصمیم بگیرند او را زود شوهر بدهند. پسر خاله مریم که 27 سال سن داشته، خواستگار او می‌شود. مریم خیلی از این موضوع ناراحت بوده و اصلاً رضایت به ازدواج نمی‌دهد، حتی تهدید می‌کند که اگر فشار بیاورند، خودکشی می‌کند.

به هر حال در نهایت رضی‌اش می‌کنند و مریم ازدواج کرده و به خانه شوهر می‌رود. آن‌طور که شنیدم پس از ازدواج خیلی افسرده شده بود. شوهرش هم فردی سنتی بوده و مانع رفتن او به مدرسه می‌شود. مریم از او خیلی می‌ترسیده و دوست نداشته با او رابطه جنسی داشته باشد. شوهرش مدام او را تحت نظر داشته و مرتب تحقیر می‌کرده است.

خلاصه پس از دو سال مریم به خانواده‌اش می‌گوید که می‌خواهد جدا شود، اما خانواده به شدت او را تحت فشار گذاشته و می‌گویند که باید به زندگی مشترک ادامه دهی. افسردگی مریم روز به روز زیادتر شد و سرانجام خودش را کشت. این ماجرا باعث شد که عروس ما با خانواده کلاً قطع رابطه کند، چون آن‌ها را مسوول مرگ مریم می‌داند. همیشه وقتی باهم صحبت می‌کنیم می‌گوید یک روز انتقام مریم را می‌گیرم. چند روز پیش که سر صحبت باز شد، گفتم که شاید بشود از پدر و مادرت یا شوهرش شکایت کنی. سوال من این است که آیا می‌شود به دلیل فشار برای ازدواج شکایت کرد؟ آیا پدر و مادر یا شوهر در قبال خودکشی مریم مسوول نیستند؟ اگر عروسمان بخواهد شکایت کند چه کارهایی باید بکند؟

درباره ازدواج اجباری بیشتر بخوانید:

[اجبار به ازدواج، چطور از آن اجتناب کنیم؟](#)

[عروس دزدی به ازدواج اجباری منجر نشد](#)

پاسخ: سلام. قبل از پاسخ حقوقی به سوالتان پیشنهاد می‌کنم که همسر برادران را به یک مرکز مشاوره معرفی کنید، نه از این بابت که اشتباه فکر می‌کنند بلکه به این دلیل که ممکن است مشاوره روانشناسی راهکارهایی را برای چگونگی برخورد با خودکشی خواهرش ارائه دهد. از لحاظ حقوقی عرض شود که خودکشی در قوانین ایران جرم‌انگاری نشده است، به همین دلیل معاونت در خودکشی از جمله تحریک و ترغیب به آن نیز جرم نیست. فقط اگر خودکشی فرد تحت یک اجبار و اکراه غیرقابل تحمل باشد، به صورتی که فرد اراده خود را از دست داده و مجبور به خودکشی شود، در این صورت امکان تعقیب کیفری اجبارکننده در قالب قتل وجود دارد. در مورد مساله‌ای که شما تعریف کردید چنین اجبار و اکراهی وجود نداشته است و خانم مریم در اثر فشارهای روانی ناشی از ازدواج زود هنگام و رفتارهای شوهرش خودکشی کرده است. تا این حد نمی‌توان گفت که خانواده و شوهر مریم مجرم هستند. البته در برخی کشورها اعمال این‌گونه فشارهای روانی که منجر به خودکشی قربانی شود یا جرم بوده و یا مرتکب مسوولیت مدنی داشته و ملزم به جبران خسارت است. اما در حقوق ایران چنین چیزی پیش‌بینی نشده است.

پرسش: در مورد ازدواج زود هنگام چه؟ آیا پدر و مادرش حق داشته‌اند که مریم را در سن 15 سالگی شوهر دهند؟

پاسخ: متأسفانه در قوانین ایران سن ازدواج پایین است. بر اساس قانون مدنی ایران، سن ازدواج برای دختران 13 سال است و حتی در برخی موارد با حکم دادگاه امکان ازدواج زیر 13 سال هم وجود دارد. به همین دلیل ازدواج مریم در سن 15 سالگی برخلاف قوانین نبوده است. ضمن اینکه در نهایت خود مریم عقدنامه را امضا کرده و این بدین معنی است که خودش رضایت داده است، گرچه از ته دل راضی نبوده و در اثر فشار خانواده ازدواج کرده است. به همین دلیل متأسفانه نسبت به این موضوع هم امکان شکایت وجود ندارد. به عبارتی فشار روانی در حقوق ایران جایگاهی نداشته و قانون‌گذار به آن توجه نکرده است.

[عضو کانال تلگرام خانه امن بشوید.](#)

پرسش: خب آیا به نظرتان این قانون ظالمانه نیست؟ یک دختر نوجوان را به زور شوهر می‌دهند و قانون هم چیزی نمی‌گوید؟

پاسخ: متأسفانه این چنین است. از یک طرف سن ازدواج در حقوق ایران پایین‌تر از استانداردهای جهانی است و از طرف دیگر راهکاری قانونی جهت جلوگیری از فشار خانواده برای ازدواج پیش‌بینی نشده است. به همین دلیل در ایران آمار ازدواج کودکان زیاد است. ازدواج در سنین پایین خود نوعی خشونت خانگی محسوب می‌شود، چون مانع رشد فرد شده و از پیشرفت اجتماعی جلوگیری می‌کند. ضمن اینکه در این گونه ازدواج‌ها احتمال بروز خشونت خانگی نسبت به فرد کم سن و سال افزایش می‌یابد.

پرسش: سوال آخرم این است که حالا که نمی‌شود شکایت کرد آیا امکان دارد برای ادب کردن شوهر، مهریه مریم را گرفت؟ مهریه‌اش 400 سکه بهار آزادی بوده است. عروسمان هدفش این است که شوهر مریم هم یک جوری تاوان کارهایش را بدهد.

پاسخ: بله امکان مطالبه از ناحیه ورثه مریم وجود دارد. در اینجا ورثه مریم پدر و مادرش هستند. البته خود شوهر هم ورثه محسوب

می‌شود، به همین دلیل سهم الارث شوهر از مهریه کسر و مابقی متعلق به پدر و مادر مریم است. یعنی با این وجود عروستان چون ورثه محسوب نمی‌شود، نمی‌تواند مهریه او را مطالبه کند.

قتل‌های ناموسی در رده نخست

Photo: Sorapop Udomsri/shutterstock.com

ماهرخ غلامحسین پور

نرگس علی‌شجاعی دختر هفده ساله بی‌گناهی که این هفته به ضرب سه گلوله برادرش کشته شد، هم‌ولایتی من بود. تشان تا چند سال پیش هنوز شهر نشده بود و روستای دلپذیری بود در نزدیکی بهبهان. سی دقیقه که عقب وانت‌بار عمو بشیر می‌نشستیم، نزدیک چند کوه زیبا که درختان بنه کوهی، تمام دامنه‌اش را هاشور سبز زده بود، بغل به بغل رودخانه مارون، می‌رسیدیم به دشت سرسبزی که اسمش تشان بود. جایی که بیشتر زن‌هایش هنوز دامن‌های چین‌دار محلی می‌پوشیدند و موهای دوتال زیبایشان از زیر پوششی از تور نازک گلابتون‌دوزی شده پیدا بود.

نرگس هنوز کودک بود و میان کوجه‌باغ که می‌دوید عطر خوب روزهای کودکی را توی چارقندش داشت. نرگس نمی‌خواست تن به ازدواج اجباری با پسردهایی بدهد. مادر و برادران نرگس او را برای این ازدواج زیر فشار فراوان گذاشته بودند. ۲۱ تیرماه زیر فشار فراوان خانواده، سرانجام کاسه صبر نرگس لبریز شد و رگ دستش را زد. او را به بیمارستان شهیدزاده بهبهان بردند و بعد از بهبودی به خانه بازگشت.

علی‌اصغر و مهدی، برادران نرگس، و مادرش این نافرمانی را تاب نیاورده و از دخترک نیمه‌جان خمی سنگین به دل گرفتند. آنها فکر می‌کردند مقاومت و خودکشی نرگس به گوش همسایه‌ها رسیده و حیثیت خانواده را لکه‌دار کرده است. شبانه او را با شلیک سه گلوله به گلوگاه می‌کشند تا این لکه را پاک کنند.

«فریبا رواق» دوست روزهای کودکی من و پرستار بیمارستان شهیدزاده است. می‌گوید بار اول خودش دست‌های نرگس را پانسمان کرده است. روز بعد اما جسم بی‌جان نرگس را به بیمارستان برمی‌گرداند. لباسش پاره شده و موها و صورتش را لایه‌ای از خاک گرفته بود. لابد دم آخر خودش را در خاک و خل حیاط غلتانده و جان داده است. فریبا بغض دارد و می‌گوید سه گلوله اسلحه ژ-۳ چیزی از صورت دخترک باقی نگذاشته بود.

درباره قتل‌های ناموسی بیشتر بخوانید:

[قاتلی که بعد از خواهرش زندگی را گم کرد](#)

[مفهوم ناموس و نقش آن در خشونت علیه زنان: یک پژوهش علمی](#)

[فراوانی ترسناک قتل‌های ناموسی در ایران](#)

قتل‌های ناموسی در رده نخست

سال قبل نه تنها آمار قتل‌های ناموسی کاهش نیافت، بلکه قتل‌های ناموسی در صدر جرم‌های رخ داده در کشور بود. جنایاتی که در نهایت منجر به مرگ زنان خانواده می‌شود. زنانی که به دلیل کارهایی که تصور می‌شده ننگین است و شرافت خانواده را زیر سوال می‌برد، به دست نزدیکان کشته شدند. این کارها می‌تواند مثل شهادت نرگس علی‌شجاعی برای تن ندادن به یک ازدواج اجباری باشد، یا اعمال سلیقه در نوع پوشش و آرایش فردی. امری که در بیشتر کشورهای دنیا حقوق شخصی و عادی افراد است.

خانمی به نام فرشته زیر یکی از پست‌های اینستاگرام تهمینه میلانی، کارگردان سینما، در مورد قتل‌های ناموسی نوشته که ساکن شهر بندر امام است و در ده سال اخیر حداقل خبر صد مورد قتل ناموسی به گوشش رسیده است. قتل‌هایی که رسانه‌ای نشده و حتی در مراجع انتظامی و قضایی ثبت نمی‌شوند. آنها به دست یک عضو درجه اول خانواده کشته می‌شوند و بدون مراسم سوگواری، خاک‌سپاری شده و

سپس تمام خانواده در مورد غیبت زن یا دختر خانواده سکوت می‌کنند. طوری که گویی چنین انسانی هیچ وقت بین آنها زندگی نمی‌کرده است.

[عضو کانال تلگرام خانه امن شوید.](#)

اگر به قتل خانوادگی تهدید شدیم چه کنیم؟

نیما ستارزاده، دانشجوی کارشناسی ارشد روانشناسی بالینی، به خانه امن می‌گوید: «زنان و دخترانی که با تهدید مردان خانواده روبرو شده یا همیشه زیر فشار هستند و رفت و آمدشان کنترل می‌شود، نباید این علامت‌ها را نادیده بگیرند. چنین فردی باید ابتدا با یک نفر از بزرگان فامیل یا افراد مورد اعتماد خانواده مساله را مطرح کند. حتی اگر امکان زندگی در محل دیگری دارد، در محیط خطر باقی نماند و یا اینکه ماجرا را به مراجع قانونی اطلاع دهد.»

این کارشناس همچنین به خانه امن می‌گوید: «فردی که احتمال دارد دست به قتل ناموسی بزند، از سوی یک نظام سنتی که معمولاً طایفه، قبیله یا جامعه محل سکونت است، تحت فشار و قضاوت است. او فشارهای شدیدی را تحمل می‌کند چون مردانگی و عصبيت و غیرتش را زیر سوال می‌بیند و هراسان است که مبادا باور جمعی را از دست بدهد. او تحت فشارهای اجتماعی دست به قتل دیگری می‌زند تا خودش را از اتهام‌هایی مانند بی‌غیرتی مبرا کند.»

به نظر این کارشناس و بر پایه تحقیقی که انجام داده، به روشنی می‌توان افکار پارانویید و اختلال رفتاری را در شیوه عملکرد عاملان قتل‌های ناموسی تشخیص داد. او تاکید می‌کند بیشتر زنان قربانی قتل‌های ناموسی، به دلیل چیزی به قتل می‌رسند که اثبات نشده یا گاهی حتی انجام نشده‌اند.

او توصیه می‌کند زنانی که در این مورد احساس خطر می‌کنند هر چه سریع‌تر از محل خطر دور شده و بعد از استقرار در یک جای امن به مراجع قضایی شکایت کنند.

از همین نویسنده بیشتر بخوانید:

[در دو جبهه می‌جنگم؛ تابوی سکوت و سرطان](#)

[با کودک قربانی تجاوز چه کنیم؟](#)

[ایام قاعدگی، روزهای دشوار زنانه](#)

قانون و مجازات تهدید به قتل

محسن طاهری جبلی، وکیل پایه یک دادگستری، در گفت و گو با وبسایت حقوقی و قضایی حمایت می‌گوید برای تهدید به قتل مجازات سنگینی در قانون پیش‌بینی شده و قانونگذار با آن به عنوان یک جرم جدی برخورد می‌کند.

بر اساس ماده ۹۶۶ قانون مجازات اسلامی: «هرکس دیگری را به هر نحو به قتل یا ضررهای نفسی و شرافتی یا مالی یا به افشای سری نسبت به خود یا بستگانش تهدید کند، اعم از اینکه به این واسطه تقاضای وجه یا تقاضای انجام امر یا ترک فعلی را کرده یا نکرده باشد، به مجازات شلاق تا ۴۷ ضربه یا زندان از دو ماه تا دو سال محکوم خواهد شد.»